

# نظریه‌های مختلف دولت‌سازی؛ به سوی چهارچوب‌بندی نظری

دکتر عباس حاتمی\*

## چکیده

از دهه ۱۹۷۰ به این سو ما شاهد رشد ادبیاتی هستیم که بازگرداندن دوباره دولت به مطالعات علوم سیاسی را دنبال می‌کند. در این ادبیات به طور خاص، نظریه‌های دولت‌سازی اهمیت بالایی یافته‌اند. همین اهمیت سبب شده تا ما با تعدد و تکثر نظریه‌های دولت‌سازی مواجه شویم که ادبیات مربوطه را دچار نوعی آشفتگی متنی ساخته است. بدین‌سان در مطالعات جدید دولت‌سازی این ضرورت وجود دارد تا از طریق یکی از شیوه‌های چهارچوب‌بندی یعنی رهیافت‌های نظری، آشفتگی متنی مزبور را سامانی تئوریک داده و سازه‌های نظری منسجمی را در حوزه نظریه‌های دولت‌سازی بنا نهیم. این مقاله نظریه‌های دولت‌سازی را از حالت پراکنده به شکل چهار رهیافت نظری که به ترتیب بر متغیر جنگ، متغیر بحران‌ها و

\* عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان (D.A.Hatami@gmail.com)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۲/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۲/۷

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ششم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۰، صص ۴۴-۷.

پویایی‌های اقتصادی و اجتماعی فئودالیسم، متغیرهای فرهنگی و در نهایت موضوعات مربوط به جهان سوم تأکید می‌کنند، متحول می‌سازد. سپس با نقدی آسیب‌شناختی از نظریه‌های دولت‌سازی موجود، بایسته‌های تئوریک را به بحث می‌گذاریم که این سازه‌های نظری بدان نیازمند هستند. در این آسیب‌شناسی مشخص می‌سازیم که نظریه‌های دولت‌سازی در غرب باید رویکرد تک‌علیتی در نظریه‌های دولت‌سازی را به نفع رویکرد چند علیتی وانهند؛ همین‌طور با نگاهی آینده‌پژوهی و برای تکمیل نظریه‌های دولت‌سازی در کشورهای جهان سوم، نوعی دستور کار پژوهشی تدارک می‌بینیم.

**واژه‌های کلیدی:** دولت‌سازی، رهیافت‌های نظری، جنگ، بحران‌های فئودالیسم، اصلاحات دینی، جهان سوم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

در جامعه‌شناسی سیاسی، دولت‌سازی را به معنای مدرن کلمه فرایندی توصیف می‌کنند که طی آن دولت‌های مدرن ایجاد و تثبیت شدند؛ دولت‌هایی که از طریق ایجاد دستگاه پایدار اداری، مالی، قضایی و نظامی به اعمال انحصاری اجبار قانونی در محدوده سرزمینی مشخص پرداختند.<sup>(۱)</sup> به طور مشخص برآیند این دولت‌سازی ایجاد دولت‌های مدرنی بود که به معنای «وبری»، کاربرد انحصاری اجبار را در محدوده سرزمینی معین بر عهده داشتند<sup>(۲)</sup> یا در تعبیر «توکویلی»، ایجاد قدر متمرکزی بود که تمامی ابزارهای اقتدار و نفوذی را که به صورت پراکنده در میان طبقات، اقشار، مشاغل، خانواده‌ها و افراد در ساخت اجتماعی وجود داشت، در خود مستحیل ساخت.<sup>(۳)</sup> عموماً این دولت مدرن واجد ویژگی‌های چهارگانه سرزمین، حکومت، حاکمیت و جمعیت دانسته شده است.<sup>(۴)</sup> در حالی که تکوین نخستین گونه از دولت‌های مدرن یا دولت مطلقه به حدود ۳۰۰ سال قبل در اروپای غربی برمی‌گردد، اما نخستین نمونه‌های دولت‌سازی که از آنها به دولت‌های سنتی یا دولت‌های ماقبل مدرن نام برده می‌شود، تاریخی طولانی‌تر دارند و به حدود ۶۰۰۰ تا ۸۰۰۰ سال قبل از میلاد برمی‌گردد.<sup>(۵)</sup> آن گونه که آیزنشتاد استدلال می‌کند، این دولت‌های سنتی اشکال متنوع و متعددی داشتند و گونه‌هایی مانند دولت‌شهرها، نظام‌های فئودالی، امپراتوری‌های پاتریمونیال، امپراتوری‌های ایلیاتی بدوی و امپراتوری‌های بوروکراتیک را دربرمی‌گرفتند.<sup>(۶)</sup> تیلی به این نوع از دولت‌های سنتی، مجمع شهرهای مستقل، امپراتوری‌ها و فدراسیون‌های مذهبی را نیز اضافه می‌کند.<sup>(۷)</sup>

گرچه این گونه از دولت‌های ماقبل مدرن، واجد برخی خصایل مشترک شکلی

با دولت‌های مدرن اولیه مانند قابلیت اعمال قدرت و اجبار و نیز برخی ویژگی‌های سرزمینی بودند؛ اما این ویژگی‌های مشترک بیشتر صوری بودند تا محتوایی. مثلاً با وجود آنکه برخی از گونه‌های دولت ماقبل مدرن دولت‌های سرزمینی بودند، اما مرزهای سرزمینی آنها نه ثابت بلکه سیال بودند و با شورش و یا اشغال تغییر می‌کردند.<sup>(۸)</sup> به عبارت دیگر آنها دارای سرحدات تا مرزهای سرزمینی بودند. همین‌طور اعمال اقتدار آنها بیشتر شکل فرمانروایی داشت تا حکومت<sup>(۹)</sup> چراکه فاقد تشکیلات اداری منظم و ارتش دائمی حقوق‌بگیر در قلمرو سرزمینی مورد ادعای خود بودند. به‌طور مشخص‌تر، قدرت این امپراتوری‌ها عموماً بر مرکز متمرکز بود و عموماً مناطق خارج از مرکز، منبع خراج و نه مناطق کاملاً تحت کنترل دائمی آن امپراتوری‌ها قلمداد می‌شدند.<sup>(۱۰)</sup> همین‌طور گرچه آنها همانند دولت‌های مدرن کارکرد استخراجی داشتند اما این کارکرد استخراجی بر یک نظام خراج‌گیری ساده تا یک نظام متمرکز مالیات‌ستانی مبتنی بود.

اما چنانکه به‌طور خلاصه اشاره شد، دولت‌سازی مدرن که برآیند آن نخستین‌گونه از دولت‌های مدرن یا دولت مطلقه بودند، بیشتر محصول اروپای غربی قرن هفدهم است. این دولت‌های مدرن اولیه از چندین ویژگی متمایز برخوردار بودند که آنها را از دولت‌های ماقبل مدرن متمایز می‌ساخت: (۱) آنکه این دولت‌ها کمابیش مرزهای ثابت، دقیق و مشخص‌شده سرزمینی داشتند؛ (۲) آنها با ایجاد تشکیلات منظم اداری، نظامی و مالی مدرن، کنترل بی‌سابقه‌ای را بر فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که در محدوده سرزمینی آنها اتفاق می‌افتاد، اعمال می‌کردند. ایجاد بوروکراسی‌های مدرن، ارتش‌های حرفه‌ای، همیشگی و حقوق‌بگیر، نظام مالیاتی گسترده دولتی و اصلاحات مالی، دیوانی و نظامی همه اقداماتی برای این هدف بودند؛ (۳) آنها برای نخستین بار خدمات رسمی دیپلماتیک را با تأسیس سفارتخانه‌ها در خارج از محدوده سرزمینی خود ارائه کردند؛ چنانکه برخی این اقدام را «یکی از عمده‌ترین ابتکارهای نهادی» این دولت دانسته‌اند.<sup>(۱۱)</sup> (۴) حاکمان این نوع از دولت‌ها قادر بودند تا در ابعاد گسترده‌تری از قبل، منابع قدرت را متمرکز و در انحصار خود درآورند. این تا آنجاست که برخی انباشت و تمرکز قدرت سیاسی را اصلی‌ترین ویژگی دولت مطلقه دانسته‌اند.<sup>(۱۲)</sup> به همین دلیل و تا

آنجا که به اروپا مربوط می‌شود، این تمرکز در منابع قدرت بسیار قابل توجه بود. برای نمونه درحالی که در سال ۱۵۰۰ در اروپا در حدود ۵۰۰ واحد سیاسی مستقل وجود داشت، این تعداد در ۱۹۰۰ به ۲۵ واحد سیاسی متمرکز کاهش یافت.<sup>(۱۳)</sup> این واحدهای سیاسی جدید یا دولت‌های مطلقه به عنوان نخستین گونه از دولت‌های مدرن دوره‌های حیات سیاسی متفاوتی داشتند. مثلاً در انگلستان، آنها در قرن هفدهم به دومین گونه از دولت‌های مدرن یعنی دولت‌های مشروطه یا دموکراتیک اولیه تبدیل شدند؛ اما در جاهای دیگر مانند اروپای شرقی به حیات سیاسی خود تا قرن ۱۹ ادامه دادند. به‌طور کلی امروزه منظور از دولت‌سازی، فرایند پیدایش دولت‌های مطلقه به عنوان نخستین گونه از دولت‌های مدرن است که از قرن هفدهم تا اواخر قرن نوزدهم در اروپا و سپس با کمی تأخیر در کشورهای غیر اروپایی شکل گرفتند.

گرچه بحث از دولت‌های مدرن اولیه به صورت پراکنده در آموزه‌های نظری ژان بدن، توماس هابز، الکسیس دو توکویل، کارل مارکس و بحث از دولت‌سازی در آموزه‌های اتو هیتنز و ماکس وبر وجود داشتند، اما توجه خاص به نظریه‌های دولت‌سازی در دهه ۱۹۷۰ در غرب رونق گرفت. به‌طور کلی توسعه ادبیات دولت‌سازی خود بخشی از ادبیاتی بود که از ربع آخر قرن بیستم، بازاندیشی اساسی در مورد نوع رابطه دولت با اقتصاد و اجتماع و «بازگرداندن دوباره دولت» به مطالعات اجتماعی را دنبال می‌کرد.<sup>(۱۴)</sup> در این میان به تدریج نظریه‌های دولت‌سازی نیز سر برآوردند و بخش عمده‌ای از ادبیات در حال ظهور را به خود اختصاص دادند. در این میان، علاوه بر مطالعاتی که قبلاً از سوی هیتنز و وبر صورت گرفته بود، مطالعات جدید چارلز تیلی، مایکل مان، برین داوونینگ، توماس ارتمن، آنتونی گیدنز، امانوئل والرشتاین، پری اندرسون، برتران بدیع، پی‌یر بیرن بوم، فیلیپ گروسکی، اندرو وینسنت، جان نویل فیگیس و تا حدی دیوید هلد، جان فرانکو پوجی، داگلاس نورث و مارگارت لوی، به نظریه‌هایی در مورد دولت‌سازی انجامید که تا اواخر قرن بیستم بر ادبیات مربوطه تفوق داشتند. به این نظریات باید نظریه‌های جهان‌سومی دولت‌سازی را نیز افزود. درحالی که مطالعات آنها ارزشمند به نظر می‌آیند، اما در آن سو تأکید آنها بر عوامل متنوع و متفاوت در پیدایش

دولت‌های مدرن اولیه و نیز الگوهای دولت‌سازی نهفته در آن، به نوعی آشفتگی متنی در ادبیات دولت‌سازی انجامیده است. بدین‌سان در ادبیات دولت‌سازی این ضرورت محسوس است که شیوه تحلیلی به کار گرفته شود تا این آشفتگی متنی به انسجام متنی تحول یابد.

در ابعاد کلی، تلاش برای تجمیع، چهارچوب‌بندی و دسته‌بندی نظریه‌ها مسبوق به سابقه است. در سطوح کلان، استفاده توماس کوهن از پارادایم<sup>(۱۵)</sup> و لاکاتوش از برنامه‌های پژوهشی<sup>(۱۶)</sup> به یک معنا و تا حدی ناظر به همین وضعیت است. همین‌طور ریتر از اصطلاح «الگوی نظری و فراتئوری» برای دسته‌بندی نظریه‌های جامعه‌شناسی استفاده کرده است.<sup>(۱۷)</sup> در حوزه نظریه‌های روابط بین‌الملل نیز چرنوف از اصطلاح «سنت‌های نظری» بهره گرفت تا نظریه‌ها و نظریه‌پردازان زیادی را در قالب سنت‌های نظری دسته‌بندی کند؛<sup>(۱۸)</sup> اما شاید رایج‌ترین اصطلاح در علوم سیاسی، اصطلاح «رهیافت‌ها» باشد که با محتوای متفاوتی به کار گرفته می‌شود. رسیدن به قانونمندی‌های حقیقی که وجوه ذهنی برجسته‌ای دارند<sup>(۱۹)</sup> راه‌های مختلف مطالعه پدیده‌ها<sup>(۲۰)</sup> و مجموعه‌ای از مدل‌ها و نظریه‌ها<sup>(۲۱)</sup> از آن جمله‌اند. در این میان، مقاله فرا رو به دلیل رواج اصطلاح رهیافت‌ها آن را برمی‌گزیند، اما معنای حداقلی آن را در نظر می‌گیرد تا نظریه‌های دولت‌سازی را به نوعی تجمیع و دسته‌بندی کند. این چهارچوب‌بندی بر اساس استدلال‌های مشابه، تم‌های اصلی یا نیای نظری کمابیش مشترک نظریه‌های عمده دولت‌سازی صورت می‌گیرد تا این نظریه‌های متکثر و متعدد در درون رهیافت‌های نظری مشخصی سامانی تئوریک یافته و سازه‌ها یا قالب‌های نظری در ادبیات دولت‌سازی بنا گردند. در این معنا رهیافت‌های نظری مقاله تا حدی به مفهوم سنت‌های نظری چرنوف و مفهوم رهیافت‌های/استانفورد کوهن نزدیک می‌شود، اما در نهایت باید بیشتر نوعی سازه و قالب نظری دیده شود. پس از ایجاد این سامان تئوریک، تلاش بعدی مقاله معطوف به ارائه رویکردی آسیب‌شناختی در مورد نظریه‌های دولت‌سازی و به نوعی رهیافت‌ها و سازه‌های نظری برآمده از آن و ترسیم چهارچوب آینده‌پژوهشی در مطالعات دولت‌سازی است.

## رهیافت نظری اول: جنگ و دولت‌سازی

مرور ادبیات دولت‌سازی نشان می‌دهد نظریه‌پردازان این حوزه بیش از هر عاملی بر نقش جنگ در پیدایش دولت‌های مدرن اولیه و تنوع در الگوهای اولیه دولت‌سازی تأکید دارند. همین‌طور واکاوی در این ادبیات مشخص می‌سازد که در میان این نظریه‌پردازان، به‌ویژه نظریات اتو هیتتز، چارلز تیلی، برین داویننگ، توماس ارتمن، مایکل مان و آنتونی گیدنز اهمیت بیشتری دارند. به‌رغم برخی اختلاف دیدگاه‌ها، تأکید همگی آنها بر نقش جنگ در پیدایش دولت به‌گونه‌ای است که می‌توان نظریه‌های آنها را متعلق به یک رهیافت نظری واحد دانست. از حیث زمانی تأکید بر نقش جنگ در دولت‌سازی را قبل از همه اتو هیتتز مورد تأکید قرار داد و بنابراین نظریات او را باید منشأ نظری این دیدگاه در نظر گرفت. نظریات هیتتز حداقل از دو جنبه اهمیت دارند. نخست آنکه اولین دیدگاهی محسوب می‌شود که به صورت مستقیم بر اهمیت نقش جنگ در پیدایش دولت‌های مدرن اولیه تأکید کرده است. دوم اینکه دیدگاه‌های او بحث‌های گسترده‌ای را در مورد نقش جنگ در ادبیات دولت‌سازی دامن زد و بر نظریه‌پردازان جنگ و دولت‌سازی بعد از خود تأثیر قابل توجهی گذاشت. تا آنجا که به دیدگاه هیتتز در مورد نقش جنگ در دولت‌سازی مربوط می‌شود، او در کتاب «سامان نظامی و سامان دولت» تقریباً به صورت مستقیم با نقد دیدگاه مارکس در مورد نیروهای پیش‌برنده تاریخ استدلال می‌کند:

*این دیدگاه افراطی و تک‌بعدی است که ما تنها منازعه طبقاتی را نیروی پیش‌برنده تاریخ در نظر گیریم. منازعه میان ملت‌ها به‌مراتب مهم‌تر بوده‌اند و در طول اعصار، فشار خارجی بر ساختار داخلی کشورها مؤثر عمل کرده است.<sup>(۲۲)</sup>*

این استدلال هیتتز متضمن دو نکته عمده است: نخست اینکه جنگ موتور محرکه تاریخ است و لاجرم به‌طور خاص عامل اصلی پیدایش دولت‌های مدرن اولیه نیز محسوب می‌شود. نکته دوم تأکید بر نقش موقعیت ژئوپلیتیک یا تهدیدهای نظامی در تعیین نوع دولت‌سازی و سامان سیاسی دولت‌های در حال تأسیس بوده است. همین تأکید بر نوع دولت‌سازی باعث شد تا او گونه‌شناسی دوگانه‌ای از

دولت‌سازی‌های اولیه در اروپا ارائه کند. حکومت‌های مطلقه با ساختاری بوروکراتیک در بخش بری یا قاره‌ای اروپا و حکومت‌های پارلمانی با ساختاری غیر بوروکراتیک در انگلستان مبنای اصلی گونه‌شناسی او بودند؛ اما نکته عمده، دلیل این تنوع در سامان سیاسی بود. در اینجا هیئت‌ز استدلالات کرد وجود یا نبود تهدیدهای نظامی که بیش از هر چیز خود برآیندی از موقعیت ژئوپلیتیک کشورهای اروپایی بوده است، عامل اصلی تنوع و تکثر در الگوهای اولیه دولت‌سازی است. او می‌نویسد:

*منشأ تفاوت در نظام حکومتی و اداری در میان دولت‌های اروپایی را می‌توان در دو دسته کلی جای داد: دسته نخست نظام حکومتی و اداری انگلستان و دسته دوم نظام حکومتی حاکم بر دیگر نقاط اروپا. در یکی دولت مطلقه نظامی با ساختاری بوروکراتیک پدید آمد، درحالی‌که در انگلستان نظام سیاسی و اداری شکل گرفت که عموماً از آن به عنوان نظام پارلمانی نام برده می‌شود. فراتر از هر عاملی، موقعیت متفاوت جغرافیایی آنها عامل چنین تفاوتی بوده است.<sup>(۳۳)</sup>*

بدین سان از منظر او علت اصلی این تنوع در دولت‌سازی به موقعیت‌های متفاوت ژئوپلیتیک مربوط می‌شد که یک کشور را در معرض تهدیدهای نظامی قرار می‌داد یا آن را از این تهدیدها مصون می‌داشت.<sup>(۳۴)</sup> مثلاً در پروس و از آنجا که این دولت مدام تحت فشارهای نظامی یا تهدید به جنگ از سوی همسایه مرزی از زمین بود، دولت‌سازان از طریق حذف نهادهای نمایندگی اقدام به تمرکز قدرت نموده و بوروکراسی‌های تخصصی را تأسیس کردند که هم ارتش‌های آنها را اداره کند و هم زیرساخت‌های لازم برای تأمین مالی، تجهیز و تدارکات این ارتش را بر عهده گیرد. در آن سو و از آنجا که انگلستان از طریق یک کانال از هر نوع تهدید مستقیم ارضی در مصون بود، فشارها برای مطلق‌سازی قدرت دولت و بوروکراتیزه کردن، کمتر محسوس به نظر می‌رسید. این وضعیت نیز به نوبه خود باعث شد تا پارلمان همچنان در این کشور پابرجا باقی بماند و در نهایت در تقسیم قدرت اجرایی با پادشاه، خود را سهم سازد. این استدلال هیئت‌ز متضمن این ایده بود که هرچه



کشوری از لحاظ جغرافیای به روی تهدیدهای نظامی بازتر باشد، در معرض تهدیدهای نظامی بیشتری قرار می‌گیرد و هرچه دولتی بیشتر در معرض تهدید نظامی قرار می‌گرفت، احتمالاً دولت‌سازی بیشتر به سمت ایجاد حکومت مطلقه بوروکراتیک معطوف می‌شد.<sup>(۳۵)</sup>

بی‌تردید چارلز تیلی از عمده‌ترین نظریه‌پردازان جنگ و دولت‌سازی است. گرچه هیتز بنیان‌گذار ایده جنگ و دولت‌سازی بود، اما بی‌تردید عمومیت یافتن این ایده در مطالعات دولت‌سازی مدیون تیلی است. تیلی ابتدا کار خود را با تلاش برای پاسخ به این پرسش آغاز می‌کند که چرا یک شکل سیاسی خاص یعنی شکل متمرکز سیاسی که از انحصار اجبار در محدوده سرزمینی مشخص برخوردار بود و او آن را «دولت ملی»<sup>(۳۶)</sup> می‌خواند، در میان دیگر اشکال سیاسی رقیب ابتدا در غرب و سپس در جاهای دیگر تفوق یافته است. به زعم تیلی در زمانی که دولت‌های ملی سر برآوردند، امکان پیدایش حداقل سه شکل متفاوت از نظام سیاسی یعنی یک امپراتوری واحد، یک فدراسیون مذهبی مبتنی بر کلیسا و حتی تداوم نظام فئودالی در اروپای آن زمان وجود داشت.<sup>(۳۷)</sup> با این حال به باور تیلی این دولت‌های ملی بودند که در این میان تفوق یافتند و چرایی این تفوق در نزد او پاسخی روشن و صریح داشت: جنگ دولت‌ها را ساخته است و دولت‌ها جنگ را<sup>(۳۸)</sup> به باور تیلی در اروپایی که در آن قدرت در میان مراکز متکثر قدرت سیاسی پراکنده بود، جنگ مداوم میان این مراکز قدرت در جریان بود و در این میان دولت ملی نشان داد که در مقایسه با سایر رقبا برای بسیج منابع مورد نیاز در جنگ کارآمدتر از دیگر رقبا عمل می‌کند. دولت‌های ملی این کار را با ایجاد زیرساخت‌های بوروکراتیکی انجام داد که هم قادر به سربازگیری و تجهیز ارتش و هم قادر به جمع‌آوری مالیات از جمعیت عموماً ناراضی بود؛ اما موضوع دومی که تیلی باید آن را بررسی می‌کرد، تنوع در اشکال مسلط دولت‌های ملی اولیه بود. تیلی بر این استدلال بود که در میان سایر علل، موقعیت ژئوپلیتیک یا باز و بسته بودن نسبت به تهدیدهای دشمن و همین‌طور سختی و یا آسانی جذب منابع از جمعیت، توضیح‌دهنده این تنوع بودند.<sup>(۳۹)</sup> تیلی بعدها در سال ۱۹۸۵ در مقاله‌ای برای کتابی که *اسکاچپول و ایوانس* ویراستار آن بودند این موضوع را بسط داد. او در آنجا استدلال کرد، تفاوت در

مشکلات مربوط به جمع‌آوری مالیات‌ها، تفاوت در میزان هزینه‌های جنگ و در نهایت گستره جنگی که برای منکوب کردن رقبای لازم بود، باعث تنوع در شکل دولت‌های اروپایی شده است.<sup>(۳۰)</sup> به شکل خاص او در مورد تأثیر آسان یا مشکل بودن جمع‌آوری مالیات بر شکل دولت در حال تأسیس می‌نویسد:

در وضعیتی که نقش سایر عوامل برابر در نظر گرفته شود، هرچه ذخیره پولی کمتر و اقتصاد کمتر تجاری شده باشد، کار استخراج منابع برای تداوم جنگ و انجام دیگر فعالیت‌های دولت مشکل‌تر صورت می‌گرفت و لاجرم دستگاه مالی گسترده‌تری مورد نیاز بود. علاوه بر این، اخذ مالیات بر زمین نسبت به مالیات‌ستانی از تجارت نیز مستلزم هزینه‌های بیشتر و پیامدهای متفاوت‌تری بود.<sup>(۳۱)</sup>

تیلی سپس تلاش می‌کند تأثیر این عامل را بر ساختار سیاسی و اداری پروس و انگلستان نشان دهد. او استدلال می‌کند پروس برای استخراج منابع کمیاب از کشوری فقیر، یک بوروکراسی بزرگ را تدارک دید تا هزینه‌های جنگی خود را تأمین کند. در آن سو انگلستان به دلیل فراوانی منابع تجاری، این امکان را یافت تا برای استخراج منابع، خود را نیازمند دستگاه دولتی کوچک‌تری ببیند:

پروس نمونه کلاسیکی از نظام‌های سیاسی بود که [به دلیل عدم توسعه اقتصادی] دسترسی آن به منابع مستلزم هزینه‌های بالایی بود؛ بنابراین تلاش پروس برای ایجاد ارتشی که قابل رقابت با ارتش‌های بزرگ‌تر کشورهای همسایه باشد، مستلزم ایجاد ساختارهای اداری گسترده بود؛ اما در آن سو انگلستان به دلیل دسترسی به منابع نسبتاً گسترده تجاری خود را نیازمند دستگاه مالی نسبتاً کوچک‌تر می‌دید.<sup>(۳۲)</sup>

بدین‌سان تیلی، نظریه هیئتز مبنی بر رابطه میان میزان فشارهای نظامی با اندازه دستگاه دولت را مورد چالش قرار داد و استدلال کرد یک جامعه می‌تواند به‌رغم فشارهای گسترده نظامی از بوروکراتیک شدن و احتمالاً مطلقه شدن رهایی یابد. این در صورتی است که از وفور منابع مالی بهره‌مند باشد؛ منابعی که بتوان آن را به‌راحتی استخراج کرد. بدین‌سان در اینجا تیلی استدلالی را پیش کشید و در آن

نشان داد علاوه بر موقعیت ژئوپلیتیک که هینتز بر آن تأکید می‌کرد، عوامل اقتصادی مانند قابلیت استخراج منابع درآمدی که خود برآیندی از وزن بخش کشاورزی یا تجاری در اقتصاد یا میزان توسعه اقتصادی بود نیز بر اندازه و ویژگی‌های دولت‌های مدرن اولیه تأثیرگذار بوده است. بحث تفصیلی پیرامون این متغیرها را تیلی در کتاب اخیر خود «اجبار، سرمایه و دولت‌های اروپایی» با جزئیات و مصادیق گسترده‌تر بحث کرده است.<sup>(۳۳)</sup>

نظریات برین داوینینگ را نیز می‌توان در این رهیافت از نظریه‌های دولت‌سازی قرار داد. تبیین علل تکوین دولت مطلقه به همراه تنوع در پیامدهای سیاسی فرایند دولت‌سازی در اروپا بر اساس متغیر جنگ، محور اصلی کار او در کتاب «انقلاب نظامی و تحول سیاسی» است. آغاز استدلال‌های او این است که در اروپای قرون وسطی، ترتیبات نهادی و عواملی وجود داشتند که قدرت پادشاه را کنترل و متوازن می‌کردند. حاکمیت قانون، یک مفهوم توسعه‌یافته از حقوق، شهرهای مستقل، سازمان‌های نظامی نامتمرکز و مهم‌تر از همه، نهادهای نمایندگی ترتیباتی بودند که داوینینگ تمامی آنها را «مشروطه‌خواهی قرون میانی» می‌نامد؛ اما به نظر او یک عامل یعنی انقلاب نظامی قرون ۱۶ و ۱۷ این نوع سامان سیاسی و اجتماعی را برهم زد و راه را برای پیدایش دولت‌های مدرن اولیه هموار ساخت؛ به عبارت دیگر، داوینینگ پیدایش دولت‌های مدرن اولیه را بیش از هر چیزی پاسخ حاکمان سیاسی به انقلاب نظامی قرون ۱۶ و ۱۷ می‌دید. استدلال‌های بعدی او معطوف به تأثیر نوع جنگ بر نوع نظام سیاسی و اداری بود. بر اساس استدلال‌های داوینینگ، انقلاب نظامی هزینه‌های جنگ و لاجرم هزینه‌های تداوم حیات سیاسی را افزایش داد و موجب شد تا حاکمان سیاسی تحت فشارهای مالی بسیار شدیدی قرار گیرند. در این وضعیت برخی از این حاکمان از طریق برچیدن نهادهای نمایندگی، ایجاد دستگاه مالی متمرکز و وضع مالیات‌های مستقیم، به این وضعیت واکنش نشان دادند. برآیند این وضعیت ایجاد دولت مطلقه از گونه بوروکراتیک نظامی بود. در آن سو برخی از حاکم به جای دریافت مالیات مستقیم، تلاش کردند منابع مالی مورد نیاز خود را به صورت غیرمستقیم یا از منابع غیرداخلی مانند بازارهای سرمایه یا فتوحات خارجی تأمین کنند. در اینجا نیازی به ایجاد یک بوروکراسی مالی متمرکز احساس نشد و

نهادهای نمایندگی قرون وسطایی همچنان پایدار باقی ماند. او می نویسد:

کشورهایی که درگیر جنگ‌های طولانی مدتی بودند که به بسیج منابع داخلی در ابعاد گستره نیاز داشت، تخریب نهادهای نمایندگی و ظهور شکل بوروکراتیک - نظامی حکومت را تجربه کردند؛ اما در جاهایی که جنگ‌ها شدید نبودند و یا جاهایی که جنگ‌ها نیازمند بسیج گسترده منابع داخلی نبود، خصومت با نهادهای دموکراتیک بسیار محدودتر و ضعیف‌تر بود و نتیجه کار، تداوم حیات حکومت مشروطه بود؛ اما در جاهایی که جنگ‌ها طولانی مدت و شدید بودند و یا سیاست داخلی مانع نوسازی نظامی و تمرکز سیاسی گردید و همین‌طور در جاهایی که منابع خارجی ناشی از ائتلاف‌ها و موقعیت مناسب اقتصادی و جغرافیایی وجود نداشت، کشور در برابر دولت‌های توسعه طلب قوی موجودیت خود را از دست می داد. (۳۴)

داونینگ تلاش می‌کند مصادیق استدلال‌های خود را در میان کشورهایمانند فرانسه، پروس، انگلستان، جمهوری هلند، سوئد و لهستان نشان دهد. به باور او حاکمان فرانسه و پروس که کشورشان به لحاظ جغرافیایی باز و در معرض تهدید آشکار بودند، مجبور شدند بر مالیات‌ستانی و سربازگیری برای تأمین ماشین نظامی‌شان تکیه کنند. آنها برای انجام این کار نهادهای نمایندگی را برچیدند و دولت مطلقه را با زیرساخت‌های بوروکراتیک بر پا کردند. در مورد نمونه‌های گونه دوم، داونینگ بر انگلستان، جمهوری هلند و سوئد متمرکز می‌شود. به باور او این دولت‌ها از حیث جغرافیایی باز نبودند و به منابع مالی قابل توجهی دسترسی داشتند که آنها را قادر می‌ساخت بدون حذف نهادهای نمایندگی یا نیاز به ایجاد بوروکراسی‌های بزرگ، نیازهای نظامی‌شان را برآورده کنند. داونینگ لهستان را از نمونه دسته سوم از دولت‌ها می‌داند. وی این کشور را نمونه بارز دولتی می‌داند که در شرایطی که تحت فشارهای شدید نظامی بود، به دلیل سیاست‌های داخلی از مقابله با این چالش سر باز زد و در نهایت فروپاشید. (۳۵)

از دیگر نظریه‌پردازان این رهیافت همین‌طور می‌توان از توماس ارتمن نام برد.

ارتمن نیز بر نقش جنگ در دولت‌سازی تأکید و استدلال کرد جنگ و تدارک برای جنگ، نقش کانونی در ایجاد دولت‌های ملی داشته است.<sup>(۳۶)</sup> با این وجود، او هم این ایده و همین‌طور گونه‌شناسی‌های دوگانه رایج در ادبیات مربوطه را ناقص می‌داند. تا آنجا که به نقش جنگ در دولت‌سازی مربوط می‌شود استدلال اصلی ارتمن این است که نه تنها خود جنگ بلکه مهم‌تر از آن، زمان ورود یک کشور به جنگ، در فرایند دولت‌سازی بسیار مؤثر بوده است. بحث دوم او نیز این است که تنوع در پیامدهای دولت‌سازی را نمی‌توان صرفاً در قالب‌های الگوهای دوگانه؛ یعنی نظام‌های سیاسی مطلقه با وجوه بوروکراتیک و نظام‌های سیاسی پارلمانی با وجوه غیر بوروکراتیک که در تقسیم‌بندی اولیه هیتز و تیلی آمده بود توضیح داد. به جای آن، ارتمن بر اساس دو متغیر «رژیم سیاسی» و ماهیت «زیرساختارهای اداری» یک گونه‌شناسی چهارگانه ارائه کرد که در آن دولت‌سازی‌ها از حیث نوع رژیم‌های سیاسی، به دو گونه اقتدارگرا و مشروطه و از حیث نوع زیر ساخت‌های اداری، به دو گونه پاتریمونیا و بوروکراتیک دسته‌بندی می‌شدند. در قالب این تقسیم‌بندی ارتمن از چهار نوع دولت‌سازی صحبت کرد: دولت‌های مطلقه بوروکراتیک مانند پروس و دانمارک؛ دولت‌های مشروطه بوروکراتیک مانند انگلستان و تا حدی سوئد؛ دولت‌های مطلقه پاتریمونیا مانند فرانسه و اسپانیا؛ و در نهایت دولت‌های مشروطه پاتریمونیا مانند لهستان و مجارستان. گونه‌شناسی چهارگانه او به همراه مصادیق آن بودند.<sup>(۳۷)</sup> نکته بعدی که ارتمن همانند دیگر نظریه‌پردازان دولت به آن پرداخت، عواملی بودند که باعث این تنوع در الگوهای اولیه دولت‌سازی شده بودند. او استدلال می‌کند:

باید گفت سه عامل یعنی زمان ورود به رقابت‌های مستمر نظامی، سازمان حکومت‌های محلی در سده‌های اولیه دولت‌سازی و تأثیر مستقل نهادهای نمایندگی بر نهادهای مالی و اداری، بخش عمده‌ای از تنوعی را توضیح می‌دهد که در نوع نظام سیاسی و نوع ساختار اداری تا دوره انقلاب فرانسه در اروپا وجود داشته است.<sup>(۳۸)</sup>

تا آنجا که به عامل اول برمی‌گردد، چنانکه اشاره شد ارتمن موافق این ایده در

ادبیات رایج دولت‌سازی است که جنگ نقش‌ی کانونی در فرایند دولت‌سازی داشته است. با این حال به نظر او آنچه این ادبیات آن را نادیده می‌گیرد، این است که آغاز زمان ورود دولت‌ها به این رقابت‌ها نه همزمان بلکه در زمان‌های گوناگون اتفاق افتاده و همین تفاوت زمانی تأثیرات متفاوتی بر فرایند دولت‌سازی و به طور خاص زیر ساخت‌های اداری دولت‌ها داشته است.<sup>(۳۹)</sup> چنانکه او استدلال می‌کند دولت‌سازی که ساختارهای اداری‌شان را قبل از ۱۴۵۰ تأسیس کردند، مجبور بودند بر شیوه‌های اربابی حکومت‌داری و شبکه‌های حامی‌پروری تأکید کنند. این بیش از هر چیز به این دلیل بود که در آن مقطع زمانی منابعی مانند دانش و مهارت اداری و مالی و نیز منابع پولی به‌وفور یافت نمی‌شدند و فرمانروایانی که تحت فشار و تهدیدهای نظامی مجبور به دولت‌سازی در دوره زمانی مزبور بودند، در برابر گروه‌هایی که این منابع را در اختیار داشتند، فاقد قدرت چانه‌زنی بالایی بودند. همین قدرت چانه‌زنی پایین، آنها را مجبور می‌کرد تا در ازای بهره‌مندی از این منابع به گروه‌های مزبور، کنترل مستقیم و قابل توجهی بر دستگاه‌های دولتی در حال ظهور واگذار کنند؛<sup>(۴۰)</sup> یعنی شیوه‌ای که کاملاً مساعد توسعه زیرساخت‌های پاتریمونیال و حتی در شکل افراطی آن فروش مقام‌های حکومتی بود. برخلاف دولت‌سازی که ساختار اداری‌شان را پس از سال‌های ۱۴۵۰ بنا نهادند، به دلیل رشد شبکه‌های دانشگاهی در اروپا از محصول این دانشگاه‌ها (حقوقدانان آموزش‌دیده) استفاده کردند تا شیوه‌های مدرن اداری و مالی را تأسیس کنند. این دانشگاه‌ها دانش و مهارت‌های مورد نیاز برای تأسیس بوروکراسی مدرن را فراهم کردند و به ناچار به این کشورها کمک کردند تا شیوه‌های غیراربابی و غیرپاتریمونیالی حکومت‌داری را تشویق کرده و ساختاری بوروکراتیک را تأسیس کنند.<sup>(۴۱)</sup>

با این حال به نظر ارتمن عامل سومی هم وجود داشت که بر تنوع دولت‌سازی در اروپا مؤثر ظاهر شد. به همین دلیل او استدلال می‌کند تا قرن ۱۸ نوع رژیم سیاسی در اروپا، یعنی مطلقه یا مشروطه بودن به واسطه توانایی نهادهای نمایندگی ملی برای مقاومت در برابر فشارهای پادشاهان برای ایجاد نظام‌های مطلقه تعیین می‌شده است. به زعم وی این توانایی خود برآیندی از نوع و ماهیت عملکرد

حکومت‌های محلی بوده است. در جاهایی که حکومت‌های محلی در دوره‌های اولیه دولت‌سازی به شیوه مشارکتی مانند انگلستان، اسکاتلند، مجارستان، لهستان و کشورهای اسکاندیناوی سامان یافته بودند، نتیجه امر تعامل مبتنی بر همکاری در میان گروه‌های دارای شأن و جایگاه اجتماعی در سطوح ملی و محلی بود. این تعامل، ذخایری از سرمایه اجتماعی و همین‌طور منابع مالی و نظامی را ایجاد کرد که می‌توانستند برای مقابله با مطلقه‌گرایی بسیج شده و پادشاهان را مجبور کنند تا تقسیم قدرت با نهادهای نمایندگی را بپذیرند؛ اما بر عکس در جاهایی که حکومت‌های محلی به شیوه غیرمشارکتی از بالا به پایین سامان یافته بودند، نهادهای نمایندگی متشکل از طبقات اجتماعی از حیث داخلی منقسم و ضعیف باقی ماندند و بنابراین فرمانروایان را قادر ساختند تا آنها را به حاشیه رانده و برنامه‌های مطلقه‌گرایی خود را محقق سازند.<sup>(۴۲)</sup> اگر این دو عامل مورد اشاره ارتمن یعنی زمان ورود به رقابت‌های ژئوپلیتیک و وضعیت نهادهای نمایندگی را باهم تلفیق کنیم، وضعیت فرانسه و پروس به‌خوبی قابل تبیین به نظر می‌آید. مثلاً اینکه در فرانسه رقابت‌های ژئوپلیتیک اولیه به همراه نهادهای نمایندگی ضعیف، موجب تکوین نظام سیاسی مبتنی بر اقتدارگرایی پاتریمونیاال شد؛ درحالی‌که در پروس، رقابت‌های ژئوپلیتیک دیر هنگام به همراه حکومت‌های نمایندگی ضعیف به تکوین دولت مطلقه بوروکراتیک انجامید.

به نظر ارتمن تبیین وضعیت انگلستان، مجارستان و لهستان بر اساس این دو متغیر ناممکن می‌نمود؛ مثلاً در انگلستان جایی که بر اساس دو معیار پیشین یعنی رقابت‌های ژئوپلیتیک اولیه به همراه نظام نمایندگی قوی باید در آنها نظام مشروطه پاتریمونیاالیستی شکل می‌گرفت بر عکس و در عمل، مشروطه‌خواهی بوروکراتیک پدید آمد.<sup>(۴۳)</sup> همین‌طور در مجارستان و لهستان نیز به دلیل رقابت‌های ژئوپلیتیک دیر هنگام و نظام نمایندگی قوی، باید نظام‌های مشروطه‌خواهی بوروکراتیک شکل می‌گرفتند، درحالی‌که عملاً نظام مشروطه‌خواهی پاتریمونیاال را تجربه کردند. به دلیل همین نتایج متفاوت بود که ارتمن تلاش کرد متغیر سومی را در مباحث خود وارد کند که تأثیر مستقل پارلمان بود و ناظر به تأثیر بلندمدتی بود که یک نظام قوی نمایندگی بر توسعه ساختارهای دولت داشت.<sup>(۴۴)</sup>



در انگلستان حمایت پارلمان راه را برای تلاش آن دسته از اصلاح طلبانی هموار کرد که تلاش می‌کردند ساختار پاتریمونیالی را با بوروکراسی‌های مدرن جایگزین سازند. این در حالی بود که در لهستان و مجارستان نهادهای نمایندگی تحت تسلط اشراف، سد راه اقدامات فرمانروایانی شد که تلاش می‌کردند در مواجهه با فشارهای مستمر نظامی چنین بوروکراسی‌هایی را ایجاد کنند. دلیل اصلی مخالفت آنها این بود که بیم داشتند فرمانروایان در جدال با آنها امتیازات بیشتری به دست آورند.<sup>(۴۵)</sup>

با این وجود نظریه‌پردازان دیگری نیز وجود دارند که میان جنگ و پیدایش دولت رابطه برقرار می‌کنند و بحث تفصیلی پیرامون نظریه‌های آنان در حوصله این مقاله نیست. مثلاً نظریه‌های مایکل مان و آنتونی گیدنز از آن جمله‌اند. اصلی‌ترین استدلال مایکل مان برای این رابطه این است که کارکردهای دولت‌های مدرن اولیه عمدتاً نظامی و ژئوپلیتیک و نه داخلی و اقتصادی بوده است.<sup>(۴۶)</sup> مثلاً او نشان می‌دهد از قرن ۱۲ تا ۱۹ در حدود ۷۰ تا ۹۰ درصد منابع مالی انگلستان صرف جنگ و تدارکات جنگی به‌ویژه در جنگ‌های فراملی شده است. بدین سان مایکل مان از نوع کارکرد دولت به علت وجودی آن می‌رسد و بر آن اساس، استدلال خود را بنا می‌کند. آنتونی گیدنز نیز کمابیش همین دیدگاه را داشت. به زعم او نیز «این جنگ و آمادگی برای جنگ بود که انگیزه اصلی را برای تمرکز در منابع اداری و سازمان‌دهی مجدد مالی فراهم ساخت که ویژگی اصلی ظهور دولت مطلقه محسوب می‌شود».<sup>(۴۷)</sup>

در یک جمع‌بندی متعادل می‌توان گفت رهیافت اول نظریه‌های دولت‌سازی نشان می‌دهد پویایی‌های درونی و بالقوه فتودالیسم به گونه‌ای بود که جدال‌های نظامی ویژگی بارز آن محسوب می‌شد؛ اما از قرن ۱۶ به این سو عاملی ظاهر شد که این پویایی‌هایی بالقوه را تشدید و بارور ساخت. در این قرن، انقلاب نظامی حادث شد که اولاً فتح قلعه‌های نفوذناپذیر فتودال‌ها را از طریق توپ امکان‌پذیر ساخت و ثانیاً هزینه‌های جنگی را افزایش داد. این هزینه‌ها که باید از طریق مالیات‌ستانی فراهم می‌آمد، خود به دو وضعیت دامن زد: نخست اینکه بسیاری از اتباع از پرداخت مالیات‌های مزبور سر باز می‌زدند که این نیازمند ایجاد ارتشی قوی



برای تمکین آنها بود؛ دوم اینکه پس از تمکین، دستگاه اداری‌ای نیاز بود تا به صورت نظامند این مالیات‌ها را جمع و اقتدار دولت مرکزی را بر پیرامون اعمال کند. بدین سان میان راه‌اندازی جنگ، گسترش فرایند تأمین مالی و تشکیل دستگاه‌های اداری و اجرایی برای انجام این کارکرد، پیوندهای عمیقی ایجاد شد و نخستین گونه دولت مدرن به عنوان محصول همین پیوند سر برآورد؛ به عبارتی دیگر در اینجا دولت سازه‌ای مالی و نظامی یا تابعی از مالیات و سرباز، فهم و تبیین گردید. با این حال میزان و شدت تهدیدهای نظامی، موقعیت ژئوپلیتیک برای مقابله با این تهدیدهای نظامی و آسان و سخت بودن استخراج منابع مالیاتی در کنار سایر عوامل، به شیوه‌های متنوع و متکثر دولت‌سازی در اروپا دامن زد که دولت بوروکراتیک مطلقه و دولت غیر بوروکراتیک مشروطه از اصلی‌ترین این شیوه‌های دولت‌سازی بودند. بدین سان تقریباً در تمامی این نظریه‌ها، جنگ هم در ایجاد دولت‌های مدرن و هم در نوع نظام سیاسی و اداری آنها بسیار مؤثر عمل کرد و شکل و محتوی آنها را تعیین کرد؛ وضعیتی که ناظر به نیای نظری مشترک در میان این نظریه‌هاست.

### رهیافت نظری دوم: تحلیل‌های اقتصادی و اجتماعی از دولت‌سازی

همچنین مرور ادبیات دولت‌سازی نشان می‌دهد علاوه بر نظریه‌هایی که دولت‌سازی را برآیندی از جنگ دیده‌اند، نظریه‌های دیگری نیز وجود داشته‌اند که دولت‌سازی را محصول تحولات نظام فئودالی یا به نوعی در ارتباط با آن دیده‌اند. در این میان برخی مانند پری اندرسون، دولت مطلقه را نتیجه بحران‌های اجتماعی و اقتصادی نظام فئودالی، برخی مانند برتران بدیع و پی‌یر بیرن بوم آن را نتیجه بحران‌ها و پویایی‌های این نظام و برخی مانند امانوئل والرشتاین آن را نتیجه گذار از شیوه تولید فئودالی به شیوه تولید سرمایه‌داری دانسته‌اند. به‌رغم برخی تفاوت‌ها، هر سه این نظریه‌ها ظهور دولت مطلقه و عوامل مؤثر در پیدایش آن را به نوعی با تحولات فئودالیسم در ارتباط دیده‌اند و همین موضوع است که قرار دادن آنها در یک رهیافت نظری را توجیه می‌کند.

نخستین دسته از نظریه‌های این رهیافت را می‌توان از نظریات پری اندرسون

پی گرفت. به باور او، نخستین گونه دولت مدرن، دولت مطلقه بوده و بنابراین بحث او نیز بر همین نوع دولت تمرکز می‌یابد. به زعم اندرسون ریشه تکوین دولت مطلقه بیش از هر چیز در بحران‌هایی قرار داشت که نظام فئودالی را در اروپای غربی قرن ۱۴ و ۱۵ درنوردید؛ بحران‌هایی که توانایی اشرافیت مستقل محلی برای استثمار دهقانان را به لرزه درآورد.<sup>(۴۸)</sup> به باور او در این قرون تمرکز و رشد بیش از اندازه جمعیت، شروع به تضعیف سلطه و کنترل اشراف زمین‌دار بر املاک در اختیارشان کرد. در این شرایط و زمانی که دهقانان شروع به طرح خواست‌های خود مبنی بر رهایی از قیود اربابی نمودند، نظام سرواژ عملاً در مسیر تضعیف قرار گرفت. همزمان گسترش تجارت نیز به ظهور طبقه شهری جدیدی به نام بورژوازی تجاری انجامید که انحصار اشراف زمین‌دار بر قدرت سیاسی را به چالش می‌کشید. بدین‌سان تهدیدات دوسویه یعنی شورش دهقانان در روستاها و تفوق بورژوازی تجاری در شهرها اشراف را نیازمند نیروی نظامی پادشاهان کرد. در اسپانیا، فرانسه، انگلستان و استرالیا پادشاهان از طریق ورود به یک ائتلاف با اشراف علیه دهقانان و بورژوازی در حال ظهور، قدرت خود را تحکیم بخشیدند.<sup>(۴۹)</sup> به عبارت دیگر از نظر اندرسون تکوین دولت مطلقه را می‌توان محصول یک بده‌بستان میان اشراف زمین‌دار و پادشاهانی دانست که در حال تمرکز قدرت بودند. در این بده‌بستان در ازای کنترل اشراف زمین‌دار بر دهقانان، پادشاهان کنترل بر دولت را به دست آوردند. بدین‌سان به تعبیر او ظهور دولت مطلقه برآیندی از «پوست‌اندازی سیاسی جدید طبقه اشراف زمین‌دار»<sup>(۵۰)</sup> «آرایش جدید دستگاه سلطه فئودالی»<sup>(۵۱)</sup> یا اشکال جدید سیاسی بودند که برای حفظ و تداوم سلطه و فرایند استثمار فئودالی، ضروری محسوب می‌شدند.<sup>(۵۲)</sup>

نظریه‌های برتران بدیع و پی‌یر بیرن بوم را نیز در این رهیافت از نظریه‌های دولت‌سازی قرار داده‌ایم. این بیش از هر چیز به این دلیل است که به باور آنها نیز دولت مطلقه از متن بحران‌های نظام فئودالی و برای حفظ انسجام اجتماعی آن نظام سر برآورد. بر اساس آموزه‌های بدیع و بیرن بوم، دولت مطلقه ابداع اجتماعی منحصر به فردی بود که برای حل بحران‌های خاص جوامع اروپای غربی در نقطه زمانی مشخصی از تحولاتشان شکل گرفته است.<sup>(۵۳)</sup> در اینجا دولت مطلقه ساختاری

مستقل دارد که از متن پویایی‌ها و بحران‌های اجتماعی و اقتصادی فئودالیسم سر برآورد. تا آنجا که به پویایی‌های فئودالیسم مربوط می‌شود، بدیع و بیرن بوم با تأسی از بخشی از دیدگاه‌های اندرسون استدلال می‌کنند که نظام فئودالیسم بنا به منطق خاص خود مستعد ایجاد وضعیتی بود که از متن آن یک قدرت سیاسی به صورت انحصاری پدید می‌آمد. دلیل اصلی این بود که در این نظام، ارباب یا فئودال هم قدرت سیاسی و هم قدرت اقتصادی را در اختیار داشت؛ یعنی وضعیتی که باعث می‌شد تا ارباب شمشیر خود را در خدمت جمع‌آوری ثروت یا افزایش قدرت اقتصادی قرار دهد. این وضعیت به نوبه خود نظام فئودالی را در حالت برخوردهای رقابت‌آمیز دائمی بین واحدهای سرزمینی قرار می‌داد. همین‌طور گسترش نزاع‌های مسلحانه نیز وضعیتی را پیش می‌آورد که در آن هریک از فئودال‌ها تلاش می‌کردند تا وسعت اراضی خود را گسترش داده یا مانع از گسترش سرزمینی فئودال رقیب شوند. در این وضعیت و در شرایطی که بعضی از فئودال‌ها می‌توانستند فئودال‌های دیگر را از میدان به در کنند، دولت‌های متمرکزی شکل گرفتند که محصول ادغام چند سرزمین کوچک بودند<sup>(۵۴)</sup> درست مانند برخورد واحدهای کوچک تولیدی در حوزه اقتصاد که به پیروزی یکی از آنها و تحمیل انحصار آنها بر دیگران می‌انجامید.<sup>(۵۵)</sup> همین برخورد در نظام فئودالی موجب شکل‌گیری دولت‌های دارای قدرت متمرکز و انحصاری با مرزهای سرزمینی گسترده‌تر شد.

با این وجود و آن گونه که آن دو استدلال می‌کنند تحولات فنی و اقتصادی دیگری نیز به تدریج شکل گرفتند که با بالفعل ساختن تضادها و پویایی‌های بالقوه مورد اشاره اولاً به ایجاد بحران در نظام فئودالی انجامیدند و ثانیاً حل همین تضادها و پویایی‌ها به تکوین ساخت متمرکز قدرت سیاسی یا تشکیل دولت‌های مطلقه کمک کرد. نخستین تحول عمده از این دست انقلاب نظامی و دگرگونی‌های حاصل از آن در دوره فئودالی بود. در اثر این انقلاب ما شاهد پیدایش و رشد توپخانه‌هایی بودیم که می‌توانستند قلعه‌های فئودالی را نابود سازند. تا قبل از اختراع توپخانه این قلعه‌ها در برخی موارد فتح‌ناشدنی بودند و بنابراین مانع عمده‌ای برای انباشت و تمرکز قدرت و ماندگاری نظام فئودالی محسوب می‌شدند؛ اما با اختراع توپخانه، دیوارهای این قلعه‌ها فرو ریختند و بنابراین فرایند تمرکز قدرت را هموار

ساختند.<sup>(۵۶)</sup> دومین تحول عمده پیشرفت اقتصاد پولی بود که طی آن شیوه تولید رایج نظام فئودالی را به لرزه درآورد. پیشرفت اقتصاد پولی نخست، نهاد سرواژ را در معرض زوال قرار داد و سد راه مکانیزم‌های بازتولیدی آن نظام شد؛ دوم به رشد بورژوازی شهری کمک کرد که به عنوان رقیب بالقوه اشراف، نهادهای سیاسی و اجتماعی جامعه فئودالی را از کار انداخت و به این وسیله به شکل‌گیری ساختارهای دولتی کمک کرد تا کنترل شهرها، پلیس شهری، محاکم و امور مالی را به دست گیرند و صنعت تجارت را سامان دهند؛<sup>(۵۷)</sup> سوم در منازعه ساده‌شده میان دهقانان و فئودال‌ها به عنوان یک طرف سوم ورود یافت و مانع از حل آن بر پایه صرف و ساده نظام سرواژی شد؛ با این وجود، به زعم بدیع و بیرن بوم این بدان معنا نبود که دولت‌های مطلقه، کارگزار طبقه بورژوازی یا هر طبقه دیگری در ساخت اجتماعی باشند؛ بلکه برعکس از نظر آنها، دولت مطلقه درحالی که با طبقه اجتماعی مسلط آن دروه وارد چانه‌زنی سیاسی و اجتماعی شد همزمان تلاش کرد تا آن طبقه را تخریب و بر آن مسلط شود.<sup>(۵۸)</sup>

نظریه‌های امانوئل والرشتاین را نیز می‌توان تا حد زیادی در قالب این رهیافت از نظریه‌های دولت‌سازی قرار داد. درحالی که اندرسون دولت مطلقه را برآیندی از بحران در فئودالیسم و بازوی اجرایی آریستوکراسی و بدیع و بیرن بوم آن دولت را محصول همراهی بحران‌ها با پویایی‌های درونی فئودالیسم و کارگزاری دارای استقلال نسبی از طبقات نیرومند شیوه‌های تولید آن دوره می‌دیدند، والرشتاین دولت مطلقه را نتیجه از میان رفتن شیوه تولید فئودالی و سربرآوردن شیوه تولید سرمایه‌داری تجاری و به ناچار بازوی اجرایی بورژوازی تجاری در حال رشد دید. چنانکه او میان این سرمایه‌داری تجاری در حال رشد و تکوین دولت مطلقه رابطه برقرار کرد و انقلاب اقتصادی را به عنوان نخستین دلیل توسعه این نوع دولت در نظر گرفت. این تا آنجاست که او از دولت مطلقه به عنوان نخستین شکل سیاسی سرمایه‌داری در حال رشد نام برده است.<sup>(۵۹)</sup> به زعم وی دولت مطلقه چه در انگلستان و چه در فرانسه به دلیل کارکردی بودن آن در حوزه اقتصاد سرمایه‌داری تجاری پا گرفت و تحکیم شد؛ چراکه این دولتی بود که فعالیت‌های اقتصادی جدید و کارگزاران این فعالیت‌های اقتصادی را مورد حمایت قرار داد، به تحول در نظام

تولیدی کشاورزی شتاب بخشید، و تلاش برای فتح تجاری سرزمین‌های جدید و امنیت دریاها را تضمین کرد.<sup>(۹۰)</sup> همچنین دولت مطلقه در حفظ رابطه نامتوازن مرکز - پیرامون نقش داشت و ضمن فراهم کردن شرایط بهره‌مندی مرکز از منافع اقتصادی پیرامون، اساساً اجازه پیدایش دولت مدرن را از پیرامون گرفت. به باور والرشترین یک اقتصاد جهانی سازمان‌یافته در نبود کنترل‌های سیاسی جهانی، یک سازمان قدرتمند دولتی را ایجاد کرد که ضامن مبادله نامتوازن و تمرکز سرمایه در مرکز بود و تشکیل طبقه سرمایه‌دار در مناطق از حیث اقتصادی مسلط را به پیش می‌برد. در آن سو این طبقه نیز به نوبه خود از یک دولت قوی حمایت کرد تا محدودیت‌های فئودالیسم را براندازد، مبادله نابرابر را نهادینه کند و بنابراین کنترل‌های داخلی و خارجی را اعمال کند. بدین‌سان به زعم والرشترین تولد دولت مدرن تا حد زیادی نتیجه ورود اروپا به مرحله سرمایه‌داری تجاری دیده شد. این تا آنجاست که برخی از حامیان این دیدگاه، دولت مطلقه را یک شرکت سرمایه‌داری توصیف می‌کنند.<sup>(۹۱)</sup>

به‌طورکلی این رهیافت از نظریه‌های دولت‌سازی، نخستین گونه دولت مدرن یعنی دولت مطلقه را نهادی تصور می‌کند که از متن بحران‌ها، پویایی‌ها و فروپاشی فئودالیسم سر برآورد. گرچه این نظریه‌ها در مورد نوع رابطه دولت مطلقه با فئودالیسم اختلاف دیدگاه دارند، اما در هر حال پیدایش این دولت را با تحولات فئودالیسم در ارتباط دیده‌اند. همین‌طور درست است که این نسل از نظریه‌ها در مورد نوع رابطه دولت مطلقه با طبقات اجتماعی فاقد اجماع نظرند - چنانکه برخی دولت مدرن را کارگزار یک طبقه و لاجرم فاقد استقلال نسبی و برخی دولت مدرن را دارای استقلال نسبی از طبقات در نظر می‌گیرند - اما در هر حال تمامی آنها دولت مطلقه را در ارتباط یا حتی محصول نوعی منازعه طبقاتی دیده‌اند.

### رهیافت نظری سوم: تحلیل‌های فرهنگی از دولت‌سازی

سومین رهیافت نظری دولت‌سازی را می‌توان در قالب تحلیل‌های فرهنگی بررسی کرد. این نوع تحلیل در حوزه دولت‌سازی بیشتر در دهه ۱۹۹۰ مطرح و بسط داده شد. تا آنجا که به استفاده از تحلیل‌های فرهنگی در بحث دولت‌سازی مربوط

می‌شود، استفاده از این شیوه تحلیل خود بخشی از فرایندی است که از آن تحت عنوان «چرخش فرهنگی» در مطالعات علوم انسانی نام برده می‌شود<sup>(۳۲)</sup> و نشانه‌های آن را می‌توان تا اندازه‌ای در انسان‌شناسی، تاریخ، مطالعات نوسازی و مطالعات انقلاب نیز دید. به‌طور کلی مطالعات فرهنگی در مباحث دولت‌سازی را می‌توان در دو حوزه تقسیم‌بندی کرد: حوزه نخست بر مراحل آغازین تکوین دولت مدرن یا نقش عامل فرهنگ در دولت‌سازی، و حوزه دوم بیشتر بر مراحل بلوغ یا تکامل دولت مدرن متمرکز می‌شود. حوزه دوم مورد بحث ما نیست، اما تا آنجا که به حوزه اول مربوط می‌شود اساس استدلال این است که دولت‌سازی‌های اولیه صرفاً نتیجه جنگ یا الزامات ژئوپلیتیک، بحران‌های نظام فتودالی یا الزامات ناشی از ظهور سرمایه‌داری نبوده، بلکه آموزه‌های نظری و عوامل فرهنگی در پیدایش آن نقش داشته است. در میان نظریه‌پردازان دولت، نظریه‌های اندرو وینسنت، جان نویل فیگیس و به‌ویژه فیلیپ گروسکی اهمیت بیشتری دارند. گرچه در میان این نظریه‌پردازان برخی اختلاف دیدگاه‌ها وجود دارد، اما نزد آنها پیدایش دولت‌های مدرن در هر حال محصول تحولات نظری و فرهنگی دیده می‌شود و همین عامل دلیل قرار دادن آنها در رهیافت سوم نظریه‌های دولت‌سازی است.

تا آنجا که به نظریات اندرو وینسنت مربوط می‌شود، نظریه‌های او بیش از هر چیز به این دلیل در رهیافت سوم نظریه‌های دولت‌سازی قرار می‌گیرد که او بیشتر بر ریشه‌های نظری در پیدایش دولت مطلقه تأکید نموده تا عوامل تجربی. وینسنت گرچه استدلال می‌کند برخی عوامل تجربی و به‌ویژه «جنگ» در دولت‌سازی و پیدایش دولت مطلقه نقش داشته‌اند<sup>(۳۳)</sup> اما «این عوامل تجربی فرایند پیدایش دولت مطلقه را تنها شتاب بخشیده است»<sup>(۳۴)</sup> به همین دلیل او در تحلیل نهایی استدلال می‌کند که آموزه‌های نظری نقش برجسته‌ای در تکوین دولت مطلقه داشته است. او می‌نویسد:

بیشتر مورخان در بحث از دولت مطلقه بر عوامل تجربی تأکید کرده‌اند؛ اما من در این کتاب بر اجزا و عناصر نظری عمده تئوری دولت مطلقه تأکید خواهم کرد... ما در توضیح کامل نظریه دولت مطلقه باید پنج عنصر [نظری] عمده را در نظر بگیریم: نظریه حاکمیت، نظریه مالکیت، نظریه حق الهی، نظریه مصلحت دولت و

نظریه شخصیت. این پنج عنصر نظری هستند.<sup>(۶۵)</sup>

بدین سان به زعم وینسنت، پیدایش دولت مطلقه محصول این پنج عنصر نظری دیده می‌شود. در این میان نخستین مفهوم یعنی حاکمیت محور اصلی پیدایش این دولت تعریف می‌شود.<sup>(۶۶)</sup> این مفهوم که ریشه در آموزه‌های بُدن و هابز دارد ناظر به مطلق بودن اصل حاکمیت و به یک معنا اعمال انحصاری اجبار به عنوان بنیان دولت مطلقه است. مالکیت پدرسالارانه دومین مفهومی بود که وینسنت بر آن تأکید کرد؛ مفهومی که به زعم وی جایگزین مفهوم مالکیت مشروط فئودالی شد و بر اساس آن حکومت به عنوان «احراز منصب» جای خود را به اصل حکومت به عنوان «صاحب منصب» داد.<sup>(۶۷)</sup> سومین مفهوم، حق الهی پادشاهان بود که با اصلاحات پروتستانی نضج گرفت. از آنجاکه بر اساس این آموزه‌ها پادشاه تحت ارشادهای خداوند قرار داشت، خود را مصون از خطا و بی‌نیاز از مشورت اتباع می‌دید و لاجرم از این طریق بر انفعال اتباع در برابر دولت صحنه می‌گذاشت.<sup>(۶۸)</sup> در بحث از مصلحت دولت اصل بر این بود که همه‌کس نمی‌توانست مصلحت دولت را تشخیص دهد و پادشاه به عنوان فرد مصون از خطا تنها قادر به شناسایی آن بود. شخصیت، آخرین مفهوم بود و بر اساس آن شه‌ریار شخص حقیقی و نه تصنعی دیده می‌شد و به ناچار دولت در شخص حاکم تجلی می‌یافت و دولت مطلقه با شخص حاکم یکسان دیده می‌شد. بدین سان و به زعم وینسنت این مفاهیم و به صورت خاص مفهوم حاکمیت مطلقه مورد تأکید در آموزه‌های بُدن و هابز و حق الهی پادشاهان تصریح شده در آموزه‌های لوتر و کالون، مبانی نظری را شکل داد که دولت مطلقه تعیین بیرونی آن بود. به همین دلیل نزد او دولت مطلقه بیشتر محصول سازه‌های نظری و فکری بود تا وجودی برآمده از تحولات عینی درک و تبیین گردید.

گروسکی و فیگیس نیز تا حدی همین دیدگاه را رهبری می‌کردند. با این وجود آنها از میان آموزه‌های نظری مورد تأکید وینسنت، بیشتر بر آموزه‌های مذهبی در دولت‌سازی تأکید می‌کردند. تا آنجا که به مباحث فیگیس مربوط می‌شود استدلال‌های او اساساً معطوف به تأثیر اصلاحات پروتستانی و به‌ویژه نقش آموزه‌های لوتر در تکوین دولت مطلقه بود. استدلال‌های او بر آن دسته از آموزه‌های



لوتر تأکید داشت که معطوف به انفعال و عدم مقاومت اتباع در برابر حکام غیردینی بود. گفته شد در آموزه‌های لوتری فرض بر این است که حکام عطیه‌ای از جانب خداوند هستند و بنابراین مرجع زمینی نمی‌تواند در امور آنها دخالت کند. همین‌طور بر اساس این آموزه‌ها، آنها تنها در برابر خداوند مسئول شناخته می‌شدند. به باور فیگیس آموزه‌های نظری از این نوع، وضعیتی را توجیه می‌کرد که در آن امکان انباشت قدرت شخص حاکم و سپس تجلی نهادی آن در قالب دولت‌های مدرن اولیه فراهم می‌آمد. علاوه بر اینها، به زعم فیگیس انتقاد لوتر از امتیازات ملکی صومعه‌ها و امتیازات اشرافی، منابع مالی را به سمت خزانه دولت سرازیر ساخت و دولت مطلقه را از حیث اقتصادی نیز تغذیه کرد. به باور فیگیس نقش اصلاحات پروتستانی در پیدایش دولت مطلقه تا آنجاست که استدلال می‌کند «لوتر نیای اصلی دولت مطلقه است»<sup>(۹۹)</sup> و همین‌طور اینکه «اگر لوتر نبود هرگز لوئی چهاردهمی نیز پیدا نمی‌شد».<sup>(۱۰۰)</sup>

اما استدلال‌های فیلیپ گروسکی در میان نظریه‌های رهیافت سوم برجسته‌تر است و این تا آنجاست که از او باید به عنوان تئوری پرداز اصلی عوامل فرهنگی و نظری تکوین دولت مطلقه نام برد. گروسکی ابتدا نظریه‌های دولت‌سازی موجود را به چالش کشید و استدلال کرد که کمابیش تمامی این نظریات، دولت‌سازی را پیامد دو عامل یعنی توسعه سرمایه‌داری و رقابت‌های نظامی دیده‌اند و بدین سان نقش یک عامل سوم یعنی انقلاب‌های مذهبی یا اصلاحات پروتستانی را در این فرایند نادیده گرفته‌اند. گروسکی از این انقلاب‌ها یا اصلاحات دینی تحت عنوان «انقلاب‌های انضباطی» نام برد و نقش آنها در دولت‌سازی را ما به ازای نقش انقلاب صنعتی در پیدایش و توسعه سرمایه‌داری در نظر گرفت.

همان‌طور که انقلاب صنعتی مبانی فنی و مادی تولید را متحول ساخت، انقلاب‌های انضباط‌بخش نیز مکانیزم‌های جدیدی را برای ساماندهی نظم اجتماعی و سیاسی پدید آورد. همانند انقلاب صنعتی که توسط قدرت بخار به پیش رانده شد، انقلاب انضباط‌بخش نیز توسط یک فناوری عمده تغذیه می‌شد. این فناوری مراقبت بود و شامل خودمراقبتی، مراقبت‌های چندجانبه و مراقبت‌های سلسله‌مراتبی می‌شد. آنچه بخار برای اقتصاد مدرن انجام داد، مراقبت و انضباط [برآمده از اصلاحات



دینی] برای جامعه [دولت] مدرن انجام دادند.<sup>(۳۱)</sup>

مباحث گروسکی در اینجا ناظر به دو موضوع عمده است. نخست اینکه اصلاحات دینی متضمن آموزه‌های «خود مراقبتی» بوده و دوم اینکه برآیند اجتماعی این خود مراقبتی به عنوان رکن اصلی دولت‌سازی عمل نموده است. تا آنجا که به موضوع اول مربوط می‌شود گروسکی استدلال می‌کند خودمراقبتی کانون مرکزی اخلاق پروتستانی و به ناچار حاوی محتوی مراقبت و خویش‌ننداری قابل توجهی بود؛ چراکه اصولاً کالون رشد و گسترش متابعت اختیاری و درونی از قوانین را نشانه اصلی و کلیدی برگزیده بودن می‌دانست.<sup>(۳۲)</sup> تا آنجا که به بحث دوم مربوط می‌شود به زعم گروسکی تعیین اجتماعی این آموزه‌های خودمراقبتی، فراگیر شدن انضباط عمومی در حیات اجتماعی بود که امکان اعمال اشکال جدید و قدرتمندی از کنترل اجتماعی و سلطه سیاسی را از سوی دولت مطلقه تسهیل می‌کرد. بدین سان کالونیسم صرفاً مروج «اخلاق کاری» یا «زهد این‌دنیایی» یعنی آموزه‌هایی نبود که روح سرمایه‌داری را تشکیل می‌داد، بلکه همین‌طور مروج نوعی «اخلاق خودمراقبتی» نیز بود؛ اخلاقی که اعمال انضباط اجتماعی و عمومی از سوی نخبگان سیاسی حاکم در دولت‌های مطلقه را امکان‌پذیر می‌ساخت.<sup>(۳۳)</sup>

به زعم گروسکی خودمراقبتی ناشی از اصلاحات دینی، تنها کمک این اصلاحات به تکوین دولت مطلقه نبود. به زعم او کلیسای برآمده از این اصلاحات نیز در این روند تأثیرگذار بود. گروسکی به نقل از شیلینگ استدلال می‌کند در آغاز دوره مدرن، شاهد حجم بی‌سابقه‌ای از قوانین بودیم درحالی‌که در آن سو دولت‌های اولیه فاقد توانایی اداری لازم برای اعمال آن در سطوح کلی جامعه بودند. در اینجا روحانیون لوتری، واعظان دینی، بزرگان کلیساهای کالونی همگی به واسطه‌های اجرایی نُرْم‌های اخلاقی، سیاسی و حقوقی درآمدند که حتی در دورافتاده‌ترین خانه‌های روستایی کوچک نیز رفتار روزانه افراد را کنترل، تنظیم و نظارت می‌کردند.<sup>(۳۴)</sup> علاوه بر تمامی این موارد، دستگیری مالکیت کلیسا از سوی دولت در اثر این اصلاحات، با پر کردن خزانه دولت، کمک مضاعفی برای تقویت دولت‌های مطلقه در سرزمین‌های پروتستان‌نشین محسوب می‌شد.<sup>(۳۵)</sup>

همین‌طور به زعم گروسکی اصلاحات مذهبی موانعی را از پیش رو برداشتند

که مدت‌ها سد راه انجام اصلاحات اجتماعی مورد نظر دولت‌های مدرن اولیه بودند؛ اصلاحاتی که در نهایت هدف اعمال انضباط عمومی از سوی دولت مرکزی را دنبال می‌کردند. نخستین نمونه از این اصلاحات به نظام اعطای اعانه به فقرا مربوط می‌شد که تلاش‌ها برای عقلایی و متمرکز ساختن آنها مدت‌ها با مخالفت‌هایی از سوی کلیسای کاتولیک و همین‌طور مجموع قوانین منسوخ مواجه بود؛ اما اصلاحات پروتستانی راه را برای سازمان‌دهی مجدد و سراسری نظام اعطای اعانه‌های موجود که ناعادلانه و ناکارآمد بودند هموار ساخت. تحت تأثیر همین اصلاحات بود که بسیاری از شهرها در اروپای غربی در دهه ۱۵۲۰ مقرراتی را در این زمینه وضع و اجرا کردند. دومین اقدام از این دست، معطوف به بخش آموزش و تحصیلات بود. در چهارچوب اصلاحات پروتستانی و در مناطق پروتستان‌نشین، مدارس ابتدایی تأسیس شدند تا این امکان را برای طبقات فرودست فراهم کنند که خود قادر به خواندن انجیل شوند. بدین‌سان این اقدام مذهبی به دولت مطلقه کمک کرد تا فرایند آموزش همگانی را نیز با سهولت بیشتری انجام دهد. حوزه سوم مربوط به مسائل جنسیت و ازدواج بودند. در این راستا کلیساها تلاش کردند قوانین حکومتی مربوط به جنسیت و ازدواج را مشروعیت بخشیده و حتی اجرا کنند. در این چهارچوب بود که قوانین ازدواج اعلام رسمی و عمومی شدند و برای نخستین بار ازدواج در کلیساها و یا بخش‌های کشیش‌نشین ثبت رسمی شدند. تمامی این موارد اقداماتی بودند که اهداف جاه‌طلبانه دولت‌ها برای کنترل زندگی روزانه افراد و اعمال انضباط عمومی از سوی آنها را تسهیل و هموار می‌کرد.

به همین دلیل گروسکی تا آنجا پیش می‌رود که استدلال می‌کند در این دوره زمانی در بیشتر جوامع مدرن، کشیدن خط تمایز روشن میان کلیسا و دولت بسیار مشکل بوده است.<sup>(۳۶)</sup> به تعبیر او اینها جوامعی بودند که در آنها پرنس‌ها به عنوان اسقف، اسقف‌ها به عنوان پرنس، قاضی بخش به عنوان بزرگ کلیسا و بزرگ کلیسا به عنوان قاضی بخش عمل می‌کردند. تعبیر قرون وسطایی «دو شمشیر» نه تنها دست نخورده باقی مانده بود؛ بلکه محکم‌تر از قبل نیز به نظر می‌آمد؛<sup>(۳۷)</sup> اما موضوعی که گروسکی بر آن تأکید می‌کند این است که در بلندمدت این رابطه به سود دولت و نه کلیسا تمام شد. به باور او سرانجام این دولت بود که موفق شد کنترل زیر

ساخت‌های قدرت، از زندان گرفته تا نوانخانه، از مدارس گرفته تا دانشگاه‌ها و از مجامع قانون‌گذاری گرفته تا دادگاه‌ها را تحت اختیار خود درآورد.<sup>(۸۸)</sup> بدین‌سان در یک جمع‌بندی متعادل می‌توان گفت این نسل از نظریه‌های دولت‌سازی، فرایند پیدایش دولت‌های مدرن اولیه را پیامد تحولات فکری، نظری و فرهنگی می‌داند که دولت مطلقه از متن آن برآمده است؛ بنابراین در این نسل، دولت‌سازی و محصولات آنها یعنی دولت‌های مدرن اولیه، بیش از هر چیز دارای خاصیت‌گامی نظری و فرهنگی دیده می‌شوند که بعدها به عنوان سازه‌های عینی در تاریخ تحول و تکامل یافته‌اند.

### رهیافت نظری چهارم: دولت‌سازی در جهان سوم

چنانکه اشاره شد، سه رهیافت نظری دولت‌سازی قبلی، همگی حوزه مطالعه خود را بر تکوین دولت‌های مدرن در قاره اروپا متمرکز کرده بودند و بحث از دولت‌سازی در دیگر قاره‌ها در این نظریه‌ها مطرح نبود؛ اما به تدریج از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ مطالعاتی در حوزه دولت‌سازی سر برآوردند که حوزه مطالعاتی‌شان را دولت‌سازی در کشورهای جهان سوم تعریف کردند. این ادبیات دو هدف کلی را دنبال می‌کرد. هدف اول این بود تا فرایند دولت‌سازی در کشورهای جهان سوم با کشورهای غربی به صورت تطبیقی بررسی شوند. هدف دوم معطوف به بررسی تطبیقی فرایند دولت‌سازی در میان خود کشورهای جهان سوم بود. مطالعات کاسنیر<sup>(۸۹)</sup> مزروعی<sup>(۹۰)</sup> کالگی<sup>(۹۱)</sup> جکسون و روسبرگ<sup>(۹۲)</sup> میگدال<sup>(۹۳)</sup> یانگ<sup>(۹۴)</sup> و ایوانس<sup>(۹۵)</sup> در این میان برجسته‌تر بودند.

اصلی‌ترین موضوعاتی که برخی از این مطالعات در بررسی تطبیقی دولت‌سازی در کشورهای اروپایی و جهان سوم بر آن تأکید می‌کردند، نقش مهم و حیاتی جنگ در فرایند دولت‌سازی در اروپا و عدم نقش گسترده آن در کشورهای جهان سوم بود. چنانکه میگدال استدلال می‌کرد، دولت‌های جهان سوم در مقطع زمانی پس از جنگ جهانی دوم تکوین یافته‌اند؛ یعنی زمانی که وجود قواعد بین‌المللی مانند عدم مداخله و احترام به حاکمیت ملی دیگر کشورها یک اصل تقریباً پذیرفته‌شده محسوب می‌شد.<sup>(۹۶)</sup> آن گونه که جکسون و روسبرگ استدلال

می‌کنند، این بیش از هر چیز به این دلیل است که در زمان تکوین دولت‌های مدرن اولیه در اروپا اگر ماشین دولتی به اندازه کافی قوی نبود آن دولت فرو می‌پاشید؛ اما پس از جنگ جهانی دوم قواعد بین‌المللی موجود، موجودیت دولت‌ها ضعیف را کمابیش تضمین می‌کرد.<sup>(۸۷)</sup> همین‌طور استدلال شد دولت‌های مدرن اولیه در اروپا قادر بودند مرزهای سرزمینی‌شان را خودشان تعریف کنند، اما دولت‌های جهان سوم با مرزهای بی‌حساب و کتاب از پیش تعیین شده مواجه بودند؛<sup>(۸۸)</sup> چنانکه یک بررسی نشان می‌دهد در حدود ۴۳ درصد از مرزهای کشورهای قاره آفریقا از خطوط صاف و مستقیمی تشکیل شده است.<sup>(۸۹)</sup> این بدان معناست که این مرزها توسط انسان‌ها بر روی نقشه ترسیم و بر مختصات جغرافیایی دولت تحمیل شده‌اند. همین‌طور به زعم برخی، درحالی‌که دولت‌سازان در اروپا با جوامع همگونی مواجه بودند که بر اساس طبقه یا منافع اقتصادی نظم یافته بودند، نخبگان دولتی در دوره پسا استعماری در کشورهای جهان سوم با جوامع ناهمگنی مواجه بودند که بر اساس قومیت، زبان، قبیله، ایل و طایفه از هم گسیخته بودند. درحالی‌که همین ساختار طبقاتی در حال ظهور در جوامع اروپایی، توسعه دولت را تسهیل و جایگاه نخبگان را نیز تحکیم نمود، در کشورهای جهان سوم دولت‌سازان با شرایطی روبه‌رو شدند که آنها را مجبور می‌کرد صرفاً برای ماندن در قدرت تلاش کنند؛<sup>(۹۰)</sup> به عبارت دیگر بخش عمده تلاش نخبگان معطوف به سر پا نگه داشتن خودشان بود. به طوری‌که مان در جایی استدلال کرده است، نخبگان دولتی در کشورهای جهان سوم به دلیل ناتوانی در ایجاد ساختارهای اداری دولتی کارآمد که عامل توسعه قدرت زیر ساختاری محسوب می‌شود، اساساً بر قدرت استبدادی خودشان تکیه داشته‌اند.<sup>(۹۱)</sup> همین‌طور استدلال می‌شود درحالی‌که در اروپا دولت‌های مطلقه از متن نظام فئودالی سر برآوردند، فئودالیسم به استثنای ژاپن، در سایر کشورهای شرقی تا حد زیادی غائب بود. به جای آن دولت‌های جهان سوم تا اندازه زیادی از ساخت اجتماعی سر برآوردند که مبتنی بر نظام اربابی و رعیتی با ویژگی‌های خاص و زیست‌عشیره‌ای و قبیله‌ای بود.

همین‌طور به تدریج مطالعات دیگری سر بر آوردند که تلاش می‌کردند عواملی را شناسایی کنند که بر تنوع و تکثر الگوهای دولت‌سازی در میان کشورهای جهان

سوم تأکید می‌کرد. در این میان به‌ویژه مطالعات کالگی و میگدال برجسته‌تر بودند. مثلاً کالگی که بر دولت‌سازی در زئیر متمرکز بود، نشان داد میزان تمرکز قدرت دولت را تا حد زیادی ساختار جامعه و به شکل خاص وجود یا نبود عوامل اقتدار سستی تعیین می‌کند. او استدلال کرد در جوامعی که در آنها پایه‌های اقتدار سستی ضعیف بوده است، میزان نفوذ قدرت دولت بیشتر و در جاهایی که این پایه‌ها قوی‌تر بوده‌اند، نفوذ قدرت دولت در لایه‌های اجتماعی کمتر بوده است.<sup>(۹۲)</sup> همین‌طور میگدال نشان داد که تکوین دولت ضعیف و قوی در میان کشورهای را که در دوره پسا استعماری شکل گرفته‌اند نوع سیاستی تعیین کرده که قدرت‌های استعماری دنبال کرده‌اند. مثلاً او نشان داده در سیرالئون؛ جایی که دولت استعماری انگلستان سیاست اعمال کنترل اجتماعی از هم‌گسیخته را اعمال نموده، نتیجه این امر پیدایش یک دولت ضعیف بوده است؛ اما در فلسطین اشغالی که انگلستان توانمندسازی و انسجام‌بخشی گروه‌های اجتماعی را دنبال کرده است، نتیجه تکوین یک دولت قوی بوده است.<sup>(۹۳)</sup>

مطالعات دولت‌سازی در ایران نیز در دهه‌های اخیر مورد توجه قرار گرفته‌اند. در این میان به‌ویژه مطالعات حسین سیف‌زاده، احمد نقیب‌زاده، حسین بشیریه و حمید احمدی برجسته‌ترند.<sup>(۹۴)</sup> سیف‌زاده با نگاهی آسیب‌شناختی استدلال می‌کند دولت در ایران پس از انقلاب دچار تداخل کارکردی است. به زعم وی درحالی‌که عموماً کارکرد ملت - دولت ایجاد امنیت و قدرت در نظر گرفته می‌شود، دولت مدرن در ایران درگیر کارکردهای امتی شده است.<sup>(۹۵)</sup> نقیب‌زاده بیشتر بر مطالعات تطبیقی دولت‌سازی در ایران و اروپا متمرکز شده است. از دید او شرایط تاریخی متفاوت، مبانی مشروعیت متمایز و شیوه‌های گوناگون دولت‌سازی و ملت‌سازی عواملی دیده می‌شوند که از طریق آنها این مطالعات تطبیقی صورت‌بندی می‌شوند.<sup>(۹۶)</sup> بشیریه بیشتر بر منشأ و کارکردهای دولت مدرن در ایران تأکید نموده است. او بدون آنکه به استنتاج منطقی دولت مطلقه در ایران از انقلاب مشروطه باور داشته باشد، استدلال می‌کند که تکوین دولت مطلقه در ایران تحت تأثیر خواست‌های تحقق‌نیافته این انقلاب و برخی شورش‌های محلی بوده است.<sup>(۹۷)</sup> مباحث حمید احمدی نیز بیشتر بر رابطه دولت مدرن با قومیت‌ها متمرکز بوده است.<sup>(۹۸)</sup>

## نتیجه‌گیری

چنانکه دیدیم مطالعه ادبیات دولت‌سازی ما را با پراکندگی و نوعی آشفتگی متنی در نظریه‌های دولت‌سازی روبه‌رو می‌سازد. به همین دلیل در این مقاله تلاش کردیم تا از طریق شناسایی استدلال‌های اصلی، نیای نظری و دستورکار پژوهشی مشترک نظریه‌های مزبور، به این تکتک و آشفتگی متنی، چهارچوب و انسجامی تئوریک داده، رهیافت‌ها و سازه‌های نظری را در ادبیات دولت‌سازی بنا نهیم. برای این مهم، نظریه‌های دولت‌سازی را در قالب چهار رهیافت نظری که به ترتیب بر متغیر جنگ، متغیر بحران‌ها و پویایی‌های اقتصادی و اجتماعی فئودالیسم، متغیرهای فرهنگی و در نهایت موضوعات مربوط به دولت‌سازی در جهان سوم تأکید می‌کنند، دسته‌بندی کردیم. این دسته‌بندی علاوه بر انسجام‌بخشی تئوریک به نظریه‌های دولت‌سازی، زمینه را فراهم ساخت تا گام را فراتر نهاده، استدلال کنیم که هر یک از این رهیافت‌ها با کاستی‌هایی روبه‌رو هستند؛ کاستی‌هایی که خود برآیندی از کاستی‌های نظریه‌هایی دیده می‌شوند که این رهیافت‌ها و سازه‌ها بر آن مبنا شکل گرفته‌اند. این وضعیت در وهله بعد زمینه را برای ارائه دستورکاری پژوهشی یا بایسته‌های تئوریک فراهم آورد که کاستی‌های مذکور را باید تعدیل یا برطرف می‌کردند. در این چهارچوب و حداقل تا آنجا که به نظریه‌های رهیافت نظری اول، دوم و سوم مربوط می‌شود کاستی عمده این نظریه‌ها تک‌علی‌نگری دیده شد که بر مطالعات آنها تفوق داشت. باید پذیرفت اگر ما در ادبیات دولت‌سازی غرب با عوامل متکثر و متعددی مواجه‌ایم که در پیدایش دولت مدرن اولیه مؤثر بوده‌اند، این بدان معناست که ما در نهایت با یک پدیده واحد، اما با علل متکثر مواجه‌ایم. بدین سان موضوع مهمی که در اینجا مطرح است این است که نشان داده شود این عوامل متکثر چگونه در ارتباط با هم و نه به صورت مجزا به تکوین این پدیده واحد (دولت مدرن اولیه) انجامیده است؛ به عبارت دیگر باید یک متاثوری یا فرامدل جدیدی از نظریه‌های دولت‌سازی تدارک دیده شود تا نشان دهد تحت چه شرایطی، جنگ، بحران‌ها و پویایی‌های اجتماعی و اقتصادی فئودالیسم و متغیرهای فرهنگی در یک حالت هم‌پوشاننده به تکوین دولت مطلقه انجامیده است.<sup>(۹۹)</sup> بدین سان در اینجا وانهادن شیوه تحلیل تک‌علیتی و توسل به شیوه‌های چندعلیتی

در نظریه‌های دولت‌سازی، اصلی ضروری در مطالعات آتی دیده شد. این بیش از هر چیز به این دلیل است که تاریخ نتیجه بازی متقابل شماری از الگوها و فرایندهای چندعلیتی و نه تک‌علتی است که با هم ترکیب می‌شوند تا روندها و مسیرهای خاصی را پدید آورند. در این ترکیب ممکن است برخی عوامل نقش تعیین‌کننده و برخی دیگر نقش فرعی داشته باشند؛ اما در هر حال تاریخ برآیندی از نقش‌های کم‌رنگ و پُررنگِ همین عوامل متکثر و متنوع است. زمانی که ما در قالب مدل‌های نظری دولت‌سازی، این عوامل متکثر را در اختیار داریم، بحث اصلی چگونگی ارتباط دادن میان این عوامل است. بدین‌سان اگر هریک از این رهیافت‌های نظری دولت‌سازی بخشی از واقعیت را در مورد دولت‌سازی منعکس می‌سازند، مطالعات نظری جدید باید معطوف به یافتن شیوه‌ای باشد که در آن این بخش‌های متجزا در قالب یک کل به‌هم‌پیوسته به شکل یک متاتئوری در ارتباط دیده شوند.

اما آسیب‌شناسی اصلی رهیافت نظری چهارم بیشتر مربوط به موضوعاتی است که در ادبیات دولت‌سازی در کشورهای جهان سوم یا غایب‌اند یا به صورت ناقص به آنها پرداخته شده است. این بدان معناست که مدل نظری چهارم باید برای تکمیل مباحث دولت‌سازی در جهان سوم این موضوعات را مورد توجه قرار دهد. در این میان نخستین موضوع، تأمل در جابه‌جایی نقش ارتش در فرایند دولت‌سازی در کشورهای اروپایی و جهان سوم است. این جابه‌جایی به معنای نقش نظامیان در پیدایش دولت‌های اروپایی، اما نقش آنها در تداوم نظام سیاسی در کشورهای جهان سوم است؛ به عبارت دیگر در کشورهای جهان سوم ارتش نه به عنوان عامل ایجاد دولت، بلکه به عنوان عامل تداوم حیات نظام سیاسی و کارگزار عرصه سیاسی عمل کرده است. چنانکه یک بررسی نشان می‌دهد در دهه‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ در یک‌سوم از کشورهای غیر غربی ارتش به صورت مستقیم قدرت را در دست داشته و در دو سوم آنها ارتش در سیاست به صورت غیرمستقیم دخالت کرده است.<sup>(۱۰۰)</sup> حتی در بسیاری از این کشورها ما با پیدایش وضعیت «ارتش مواظب ارتش» مواجه بوده‌ایم؛ یعنی وضعیتی که در آن یک ارتش دوم که دارای روابط ارگانیک با ساخت سیاسی است شکل می‌گیرد تا مانع از کودتای ارتش اول شود؛<sup>(۱۰۱)</sup> بنابراین توجه به



این تفاوت‌ها در عملکرد نظامیان، نیازمند مطالعات تطبیقی جدی و بیشتری است. موضوع بعدی تأخر زمانی تکوین دولت‌های مدرن در کشورهای جهان سوم بوده است. بیشتر این دولت‌ها بعد از جنگ جهانی دوم پدید آمدند و از این حیث نوپا محسوب می‌شدند.

این تأخر زمانی، می‌تواند برای این دسته از کشورها هم چالش و هم فرصت دیده شود. مثلاً دولت‌سازی‌های متأخر در کشورهای جهان سوم در وجود نخبگان آگاه دولت‌ساز می‌تواند تداعی‌کننده وضعیت «راه یک بار رفته از سوی دیگران» و در نتیجه متضمن تجاربی آموزنده باشد. در آن سو این تأخر زمانی موجب ایجاد وضعیتی است که در عرصه بین‌الملل دولت‌های نابالغ جهان سوم باید با دولت‌های بالغ جهان اول رقابت کنند. همین‌طور بررسی تطبیقی میان‌قاره‌ای دولت‌سازی و ملت‌سازی در افریقا، آسیا و امریکای لاتین در ادبیات مربوطه غایب است و لاجرم بررسی‌هایی از این نوع، حاوی مطالب عمده‌ای برای مطالعات تطبیقی در حوزه نظام‌های سیاسی خواهد بود. موضوع مهم بعدی ضرورت دسته‌بندی و ترسیم رهیافت‌های نظری جداگانه و اختصاصی برای کشورهای جهان سوم و تمرکز بر چرایی تفوق‌گونه نظامی و پاتریمونیال نظام‌های سیاسی در این کشورها در مطالعات آتی است.

نکته آخر اینکه تجارب دولت‌سازی در کشورهای جهان سوم نشان می‌دهد تأثیر عواملی مانند جنگ، بحران‌های اجتماعی و اقتصادی فئودالیسم و اصلاحات پروتستانی یعنی به ترتیب موضوعات مورد تأکید مدل‌های نظری سه‌گانه دولت‌سازی، در پیدایش دولت‌های جهان سوم، با چالش‌های جدی روبه‌روست. همین وضعیت روشن می‌سازد تاریخ بر اساس الگو، منطق و طرح تحول واحدی حرکت نمی‌کند و بنابراین منطق تحول دولت‌های سنتی به مدرن در کشورهای غربی و جهان سوم از بسیاری جهات از هم متمایز می‌شوند و همین تمایز باید وجه پایدار ادبیات دولت‌سازی در کشورهای جهان سوم باقی ماند. \*



### پی‌نوشت‌ها

1. Tomas Ertman, "state formation and state Building in Europe", Ed. Thomas Janoski, and et. al, *The Handbook of political sociology*, (Cambridge: Cambridge University Press, 2005), p. 367.
2. Max Weber, *Economy and society*, (Berkeley: university of California Press, 1978), pp. 54-56.
۳. برتران بدیع و پی‌یر بیرن بوم، *جامعه‌شناسی دولت*، مترجم: احمد نقیب‌زاده، (تهران: قومس، ۱۳۸۷)، ص ۳۵.
۴. حسین سیف‌زاده، *نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل*، (تهران: دادگستر، ۱۳۷۸).
5. Ch. Tilly, *Coercion, capital and European state*, A. D. 990-1990, (Oxford: Basil Blackwell, 1990), p. 2.
6. S. Eisenstadt, *The Politics of Empires*, (Glencoe: The Free Press, 1963), p. 10.
7. Ch. Tilly, *The Formation of Nation State in Western Europe*, (Princeton: Princeton University Press, 1975).
8. A. Giddens, *The nation- state and violence*, (Berkeley: University of California Press, 1985), pp. 8-10.
۹. دیوید هلد، *شکل‌گیری دولت مدرن*، مترجم: عباس مخبر، (تهران: آگاه، ۱۳۸۶)، صص ۱۰-۸.
10. Ch. Pierson, *The modern state*, (London and New York: Rot ledge Press, 1996), p. 12.
11. P. Anderson, *Lineage of Absolute State*, (London: New left book Press, 1974), p. 37.
12. G. Poggi, *The state: its nature, Development And Prospect*, (Cambridge: Polity Press, 1990), pp. 60-61.
13. Ch. Tilly, "The Formation of Nation State in Western Europe", Op. cit., p. 15.
14. T. Skocpol, *Bringing the state back*, in. Ed. P. Evans, D. Rueschmeyer and T. Skocpol, (Cambridge: Cambridge University Press, 1985), p. 7.

۱۵. توماس کوهن، *ساختار انقلاب‌های علمی*، مترجم: احمد آرام، (تهران: سروش، ۱۳۶۹).
۱۶. آلن فرانسیس چالمرز، *چیستی علم*، مترجم: سعید زیباکلام، (تهران: سمت، ۱۳۷۸)، صص ۹۴-۱۰۶.
۱۷. جورج ریتزر، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، مترجم: احمدرضا غروی‌زاده، (تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۴)، ص ۵۹۰.
۱۸. فرد چرنوف، *نظریه و زبر نظریه در روابط بین‌الملل*، مترجم: علیرضا طیب، (تهران: نی، ۱۳۸۸)، ص ۱۸.
۱۹. حسین سیف‌زاده، *مدرنیته و نظریه‌های جدید علم سیاست*، (تهران: دادگستر، ۱۳۷۹)، ص ۴۲.
۲۰. دیوید مارش و جری استوکر، *روشن و نظریه در علوم سیاسی*، مترجم: امیرمحمد حاج‌یوسفی، (تهران: مطالعات راهبردی، ۱۳۸۴)، ص ۳۱.
۲۱. استانفورد کوهن، *تئوری‌های انقلاب*، مترجم: علیرضا طیب، (تهران: قومس، ۱۳۶۹)، صص ۱۸۳-۲۱۵.
22. Otto Hintze, *Military Organization and the Organization of the state, The Historical Essay of Otto Hintze*, Ed. F. Gilbert, (New York: Oxford University Press, 1975), p. 183.
23. Thomas Ertman, *Birth of the leviathan*, (Cambridge: Cambridge University Press, 1977), p. 183.
24. Thomas Ertman, "State formation and state Building in Europe", Op. cit, pp. 367-8.
25. Ibid, p. 368.
26. Charles Tilly, "The Formation of Nation State in Western Europe", Op. cit, p. 27.
27. Ibid, p. 26.
28. Ibid, p. 74.
29. Ibid, p. 40.
30. Charles Tilly, *War making and state making as organized crime*, in *Bringing the state back in*. Ed. P. Evans, d. Rueschmeyer and T. Skocpol, (Cambridge: Cambridge University Press, 1985), p. 172.
31. Ibid, p. 182.
32. Ibid.
33. Ch. Tilly, "Coercion, capital and European state, A. D. 990-1990", Op. cit.
34. B. Downing, *The Military Revolution and Political change*, (Princeton: Princeton University Press, 1992), pp. 239-40.

35. Thomas Ertman, *State formation and state Building in Europe*, Op. cit, p. 378.
36. Ibid, p. 379.
37. Thomas Ertman, "Birth of the leviathan", Op. cit, p. 10.
38. Ibid, p. 6.
39. Ibid, p. 379.
40. Ibid, p. 318.
41. Ibid, p. 319.
42. Ibid, pp. 317-18.
43. Ibid, p. 30.
44. Ibid, p. 319.
45. Thomas Ertman, "State formation and state Building in Europe", Op. cit, p. 380.
46. Michael Mann, *The source of social power*, (Cambridge: Cambridge University Press, 1986), p. 511.
47. A. Giddens, *The nation- state and violence*, (Berkeley: University of California Press, 1985), p. 112.
48. P. Anderson, *Lineage of Absolute State*, (London: New left book Press, 1974), p. 15.
49. Ibid, pp. 18-19.
50. Ibid, p. 18.
51. Ibid.
52. Ibid, pp. 18-19.
۵۳. برتران بدیع و پی یر بیرن بوم، پیشین، صص ۱۰۶-۱۰۷.
۵۴. همان، صص ۱۲۳-۱۲۴.
۵۵. همان، ص ۱۲۳.
۵۶. همان، ص ۱۲۴.
۵۷. همان، ص ۱۲۶.
58. K. Barkey & S. Parikh, "Comparative Perspective on the State", *Annual Review of Sociology*, 1991, Vol. 17, pp. 523-549.
۵۹. به نقل از بدیع و بیرن بوم، پیشین، ص ۱۱۰.
60. I. Wallerstein, *The Modern world System*, (New York: Academic Press, 1975), p. pp. 51-93.

61. Cited Thomas Meyer & G. M & J, W. Meyer, "The Expansion of The State", *Annual Review of Sociology*, 1984, Vol. 10, pp. 461-482.

62. G. Steinmetz, *State and Culture*, (New York: Cornell University press, 1999), pp. 1-2.

۶۳. اندرو وینسنت، *نظریه‌های دولت*، مترجم: حسین بشیریه، (تهران: نی، ۱۳۷۱)، ص ۸۲.

۶۴. همان، ص ۸۳.

۶۵. همان، ص ۸۴.

۶۶. همان، ص ۸۶.

۶۷. همان، صص ۱۰۱-۱۰۰.

۶۸. همان، صص ۱۱۷-۱۱۲.

69. John Neville Figgis, *Political Thought from Gerson to Grotius*, (Cambridge: Cambridge University Press, 1956), p. 62.

70. Ibid, p. 62.

71. Philip Gorski, *The Disciplinary Revolution, Calvinism, Confessionalism and the Growth of state Power in Early Modern Europe*, (Chicago: Chicago University Press, 2003: Xvi).

72. Ibid, p. 160.

73. Ibid, p. 237.

74. Ibid, p. 159.

75. Ibid.

76. Ibid.

77. Ibid, p. 159.

۷۸. نظریات جولیا آدامز را نیز می‌توان به نوعی در قالب این نسل از نظریه‌های دولت قرار داد. همین‌طور ن.ک:

- J. Adams, "The Familial State: Elite family practice and State Making in The early Modern Netherlands", *Theory and society*, 1994a, 23, pp. 505-539.

- J. Adams, Trading states, trading Place, "The role of Patrimonialism in Early Modern Dutch Development", *Comparative Studies in Society and History*, 1994b, 36 (2), pp. 319-355.

- J. Adams, "The Familial State: Ruling Families and Merchant Capitalism in Early Modern Europe", (New York: Cornell University Press, 2005).

- موناد نیز موفقیت فرایند دولت‌سازی را منوط به مشروعیت فرهنگی و مذهبی دانسته است. ن.ک:
- P. K. Monod, *The Power of King: Monarchy and Religion in Europe, 1588-1715*, (New Haven and London: Yale University Press, 1999).
- عموماً از نظریه انتخاب عقلایی نیز به عنوان یکی از نظریه‌هایی نام برده می‌شود که در بحث دولت‌سازی دارای ایده‌های تأثیرگذاری است. چنین رویکردی به‌ویژه در نظریه‌های مارگارت لوی و داگلاس نورث برجسته‌تر هستند. ن.ک:
- D. North and R. P. Thompson, *The Rise of Modern World*, (Cambridge: Cambridge University Press, 1973).
- M. Levi, *Of Rule and Revenue*, (Berkeley: University of California Press, 1988).
- M. Levi, "The Predatory Theory of Rule", *Politics and Society*, 1981, 10 (4), pp. 431-65.
79. Nelson Kasfir, *State and Class in Africa*, (London: Cass Press, 1984).
80. Ali Mazrui, "The triple Heritage of the State in Africa", in: *State in Global Perspective*, Ed, Kazancigil, A. (Great Britain: Blackmore, 1986).
81. Thomas Callegly, "The state and the Development of Capitalism in Africa: Theoretical, Historical and Comparative Reflection", in: *Precairous Balance: State and Society in Africa*, Ed, D. Rotchild, Boulder: West view Press, 1988.
82. R. H Jackson, & C. G. Rosberg, "Why Africa Weak State Persist: The Emprical and Juridical" in: *Statehood, State and Development in Africa*, Ed. A. Kohli, (Princeton: Princeton University Press, 1986).
83. J. S. Migdal, *Strong society and Weak State*, (Princeton: Princeton University Press), 1988.
84. C. Young, *The African Colonial State in Comparative Perspective*, (New Haven: Yale University Press, 1994).
85. P. Evans, "Predatory, Developmental and Other Apparatuses: A Comparative Political Econoy on the Thirld World", *Sociological Forum*, 1989, Vol. 4, No. 4, pp. 561-587.
86. J. S. Migdal, Op. cit.
87. R. H. Jackson, & C. G. Rosberg, "Why Africa Weak State Persist: The Emprical and Juridical in Statehood", in: *State and Development in Africa*, Ed. A. Kohli, (Princeton: Princeton University Press, 1986).
88. Mazrui, Op. cit; Callaghy, Op. cit; Migdal, Op. cit; Kasfir, Op. cit.

89. J. Herbst, *State and Power in Africa*, (Princeton: Princeton University Press, 2005), p. 75.

90. Migdal, J. S, *Strong society and Weak State*, Op. cit.

91. Mann, Op. cit.

92. Callegly, Op. cit.

93. Migdal, Op. cit.

۹۴. در مورد مبانی نظری دولت ما قبل مدرن در ایران نگاه کنید به: آن لمتون، *نظریه دولت در ایران*، مترجم: چنگیز پهلوان، (تهران: گیو، ۱۳۷۹).

۹۵. حسین سیف‌زاده، «نگاه جامعه‌شناختی به ساخت دولت در جمهوری اسلامی» در: *دولت مدرن در ایران*، تألیف افضل‌ی و همکاران، (قم: انتشارات مفید، ۱۳۸۶)، صص ۱۵۰-۱۴۹.

۹۶. احمد نقیب‌زاده، «مطالعه تطبیقی تحول دولت در غرب و ایران»، در: *دولت مدرن در ایران*، تألیف افضل‌ی و همکاران، (قم: انتشارات مفید، ۱۳۸۶)، صص ۱۸۳-۱۸۰.

۹۷. حسین بشیریه، *جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران*، (تهران: علوم نوین، ۱۳۷۸)، صص ۷۲-۷۱.

۹۸. حمید احمدی، «دولت مدرن و اقوام ایرانی»، در: *دولت مدرن در ایران*، تألیف افضل‌ی و همکاران، (قم: انتشارات مفید، ۱۳۸۶)، صص ۴۱۲-۳۶۳.

۹۹. در این میان هلد تلاش کرده تا نقش عوامل گوناگون را در تکوین دولت مطلقه بحث نماید. ن.ک: دیوید هلد، پیشین، ص ۵۰.

با این وجود بحث او بسیار مقدماتی است و تأثیرات هم‌پوشاننده عوامل یا ارتباط میان آنها را بحث نکرده است. نظریات پوجی نیز بیشتر واجد خصایل پُرننگ و مفید جامعه‌شناختی است. ن.ک:

G. Poggi, "The state: its nature, Development and Prospect", Op. cit.

100. E. A. Nordlinger, *Soldiers in Politics: Military Coup and Government*, (Engelwood Cliffs: Printice-Hall Press, 1977), p. 6.

۱۰۱. نگاه کنید به: اما مورفی، *دولت و تحول جهانی*، ویراسته حسن حکیمیان و زیبا مشاور، مترجم: عباس حاتمی، (تهران: کویر، ۱۳۸۳).